

رفع شہادت

# باگزیدہ ہائی از سیانات

(قسمت سوم)

حضرت آقای حاج دکترونور علی تابانده (مجنوب علیشاہ)

شست و چہارم

## فهرست

### رفع شبهات باگزیده‌هایی از بیانات (مست‌توم)

صفحه	عنوان
۵	تشرّف
۸	حالات فقرا
۲۰	اتّحاد مؤمنین
۲۸	نحوه‌ی برگزاری مجالس فقری خارج از کشور و شهرستان‌ها
۳۷	مشایخ و نحوه‌ی احترام و محدوده مکانی و زمانی اجازات
۵۰	معنای <small>عینی</small> <sup>۱۲۱</sup>
۵۸	لقب عرفانی و نام خانوادگی
۶۳	دعا
۷۳	فهرست جزوات قبل

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه فرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

تشرّف یک قرارداد و تعهد بین من و شما یا بین شما و آن شیخ که خدمت او مشرف شده‌اید نیست، قراردادی است بین هرکس و خدای خود. شاید این معنی غزل دیوان شمس که می‌گوید: «پیر من و خدای من، مرشد و رهنمای من» نه اینکه قائل به همه‌خدایی است، که همه را خدا می‌داند، نه! می‌گوید با این پیر که من پیمان بسته‌ام، یعنی با خدا پیمان بسته‌ام. بنابراین، پیمان را با خدا بسته، در واقع پیر من تجسم خدای من است، نه اینکه او خدای من است.

کسی که امکانات ظاهری برای او نبوده، فرض کنید در گوشه‌ی آفریقا و یا آمریکای جنوبی ساکن است و امکان نداشته در قدیم در مشرق باشد (البته خداوند آنقدر بشریت را جلو می‌برد که برای آنها هم دسترسی باشد، امروز هواپیما هست، وسایل مختلف هست) تا وقتی که بخواهند این کار را بکنند ولی نتوانند، بر آنها حرجی نیست. اما اگر کسی پیمان را بست، تخلف از پیمان، برای او گناه بیشتری دارد تا تخلف غیر درویش. این است که از آقای سعادت‌علیشاه نقل شده است که اگر کسی با من مشورت کند که آیا مشرف شود؟ می‌گوییم: نه!

خیلی عجیب است که آقای سعادت‌علیشاه که وجود ایشان و شخصیت ایشان برای هدایت افراد بود، اینطور می‌گفتند. یعنی در مشورت توصیه می‌کردند که تو توان نداری به خواسته‌ی دلت رفتار کنی، اول از خدا بخواه که بتوانی. این است که اگر کسی درویش می‌شود، گناه بکند مجازات خود را دارد، منتها این از سر تعهد نیست از عدم اجرای تعهد است. باید از خداوند بخواهد که به او توفیق دهد که تعهدات خود را انجام دهد. ان شاءالله ما همه از خدا می‌خواهیم که خدایا به ما این توفیق را بده.<sup>۱</sup>

\*\*\*

تشرّف برای کسانی نیست که خود لایق هستند، یعنی به تنهایی برای این اشخاص نیست بلکه برای کسانی هم که در مسیر خداوند نیستند یعنی در مسیر صراط المستقیم حقّ قرار ندارند ولی قابلیت دارند که این مسیر را ادامه بدهند هم تشرّف هست. برای اینکه او را به راه بیاورد و در ادامه‌ی راه کمک کند و الاّ کسی که خود در راه است کمتر نیازمند است؛ هر چند همه‌ی انسان‌ها نیازمند هستند که با تمسّک به ولایت مطلقه‌ی الهی تکامل پیدا کنند... تشرّف همان اخذ بیعت است.<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۷/۳/۲۲ ه. ش.

۲. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۸۰/۲/۶ ه. ش.

تشرّف و ذکر اوّلیه برای درویش مثل این است که از یک باغ وسیعی کسی بخواهد استفاده کند. او از پنج یا شش در موجود وارد می‌شود ولی بعد که وارد شد می‌تواند به همه طرف برود. بنابراین اگر به آن ذکر اوّلیه عمل کردند و تکامل پیدا کردند برحسب تکاملی که پیدا کردند و راهی که در این باغ پیش گرفته‌اند اذکار اضافی هم به آنها داده می‌شود.<sup>۱</sup>

\*\*\*

اوّلًا تشرّف برگه ندارد و برگه‌ای که می‌دهند برای این است که دستوراتی در آن نوشته شده است که اگر در اوایل تشرّف بخواهید حفظ کنید یادتان نمی‌ماند، بنابراین نوشته‌اند که بخوانید و تکرار کنید که یادتان بماند. برگه‌ی تشرّف نیست. تشرّف برگه ندارد. برگه‌ی تشرّف دل صافی است که ان شاء الله داشته باشید.<sup>۲</sup>

---

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۸۴/۹/۲۰ ه. ش.

۲. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۸/۲/۲ ه. ش.

## حالات فُرا

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

حالات صحو و سکر هم از حالاتی است که بر هر درویش ممکن است وارد شود و اینکه سلسله‌ی صحویه یا سکریه گفته‌اند درست نیست. بعضی عرفا حالت صحو بر آنها غلبه داشته و بعضی حالت سکر، اما نه اینکه سلسله‌ای باشند. دستور این است که هیچکس حال خود را حق ندارد بر دیگری تحمیل کند یا درباره‌ی حالات خود و مشاهداتی که می‌کند برای دیگری صحبت کند. به دلیل اینکه او را گمراه و یا بدبین می‌کند و یا اینکه به خود کم‌اعتماد می‌شود که پیشرفتی نکرده است و برای گوینده هم احياناً ممکن است حالت غرور و تکبری پیدا شود. بنابراین حالات صحو و سکر به همه‌ی دراویش ممکن است دست دهد و هیچکس حق ندارد به دیگری اظهار کند.<sup>۱</sup>

\*\*\*

حالات در اختیار انسان نیست. چه قبض و چه بسط گاهی حاصل می‌شود. مانند تابستان و زمستان، که آمدن تابستان و زمستان برای این است که بهار شادمان‌تر باشد. شما قبض و بسط را از جانب خدا بدانید. در همان موقعی که در حالت قبض هستید بیشتر به

---

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۷۶/۴/۱۲ ه. ش.

دستورات توجه کنید و دقت کنید کدام یک از دستورات را رفتار نکرده‌اید، به آن بپردازید و آن را بیشتر اجرا کنید. همین که درصدد این هستید که از حالت قبض خلاص بشوید، خداوند کمکتان می‌کند. همین خواسته باید شما را به کوششی دقیق وادار کند؛ به این معنی که با مطالعه‌ی کتب فقرا، با رفتن به مجالس و سکوت در مجالس، حالات خود را تعدیل نمایید.<sup>۱</sup>

\*\*\*

خداوند متأسفانه در اثر خطاهایی که همه‌ی ما کرده‌ایم، کم و بیش یک بلای همگانی فرستاده است که قسمت اعظم آن همان حالت سیاهی دل و حالت قبضی است که در همه وجود دارد که جز نالیدن به درگاه خداوند چاره‌ای نیست. در اخبار هم از ائمه علیهم‌السلام وارد است که اگر دیدید ناگهان حالت قبضی به شما دست داده و نتوانستید رفع کنید، از آن جهت است که در دلتان نسبت به برادر مؤمن ناراحتی دارید. پس آن را مرتفع کنید و درصدد رفع گرفتاری برادران باشید. ولی مهم‌تر از همه‌ی اینها اینکه همیشه باید توجه به ذکر و فکر کنیم و تسلیم امر خدا و مقدر الهی باشیم. ما همانطوری که اراده‌ی فعلی را نداشته‌ایم که با اراده به دنیا بیاییم، به همان طریق هم حق نداریم اراده‌ی رفتن بکنیم و چه بسا این درخواست از خدا کفران نعمت باشد. بنابراین از درگاه خداوند بخواهید که ان‌شاءالله تمام گرفتاری‌ها از شما



و دیگران مرتفع گردد. این حالت قبض که هست عمومی است و مربوط به شخص خاصی نیست. چه بسا کسانی که هیچ خطایی هم نکرده‌اند، به این حالت دچار می‌شوند. آیه‌ی قرآن می‌فرماید: **وَأَتَّقُوا قِتَّةَ لَاطِیْنِ الدِّیْنِ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً<sup>۱</sup>**، پرهیزید از آن فتنه‌ای که وقتی بیاید تنها ظلمه را در بر نمی‌گیرد بلکه همه را در بر می‌گیرد. مثل فارسی است؛ آتش که گرفت، خشک و تر با هم می‌سوزد. همه از خداوند بخواهیم که ما را از چنین بلاهایی مصون بدارد.<sup>۲</sup>

\*\*\*

به مقامی که هستید راضی نشوید، همیشه بخواهید که توفیق داشته باشید مقام بالاتری برسید و همچنین در مورد حال، اگر حال بسطی داشتید و سرحال بودید و بعد یک حال گرفتگی و قبض آمد، نگران نباشید برای اینکه این هم باید باشد. تابستان و زمستان باید باشد که اثرات آفتاب برسد و میوه حاصل شود. در حالت قبض، بیشتر به خودتان و به عبادات بپردازید که مشغول باشید و بدانید که:

هر چه از دوست می‌رسد خوب است

گر همه سنگ و گر همه چوب است<sup>۳</sup>

\*\*\*

حالاتی که به بعضی‌ها در مواقعی دست می‌دهد؛ تکان

۱. سوره انفال، آیه ۲۵.

۲. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۷۶/۱۲/۲۲ ه. ش.

۳. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۷/۷/۱۳ ه. ش.

می‌خورند یا گریه می‌کنند باید سعی کنند به هیچ وجه مزاحم دیگری نباشد. دیگران احساس نمی‌کنند که این حالتی معنوی است، چون خودشان در این حال نیستند؛ چه بالاتر چه پایین‌تر. افراد زیادی هستند که این عمل را حمل بر ضعف اعصاب می‌کنند و گاهی اوقات درست هم هست. اینطور اشخاص بروند دورتر که حرکاتشان، حرف‌هایشان و نفس کشیدن آنها جلب توجه نکند.<sup>۱</sup>

\*\*\*

گفته‌اند وقتی حالات فقری‌ای پیش می‌آید که برخی اوقات به واسطه‌ی آن، اعمال غیر معمولی انجام می‌دهند، اگر بتوان جلوی آن را گرفت و نگیرد گناهِش خیلی زیاد است. اگر نمی‌تواند جلویش را بگیرد و حالتش پیش می‌آید، گناه ندارد، برای اینکه نمی‌تواند، ولی حاکی از ضعف فقیر است. بنابراین باید جلویش را بگیرد و اگر نمی‌تواند بگیرد، باید فشار بیاورد به خودش که آن حالات را نشان ندهد، برای اینکه در آن راکد نشود. آن شعری هم که گفته‌اند:

آنچه در این راه نشانت دهند

گر نستانی به از آنت دهند

یعنی به این حالات غره نشود. این حالات را فرو بدهید و در وجود معنوی‌تان هضم کنید.<sup>۲</sup>

\*\*\*

حال هر کسی غیر از حال دیگری است. به‌عنوان اینکه مطلب

---

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۲ ه. ش.

۲. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۲۱ ه. ش.

درک شود این را روی موارد عادی و مادی پیاده کنیم. مثل اینکه در جغرافی، نقشه‌ها می‌خوانیم زمین کروی و گرد است، شما ایران یا عراق یا هر جا که روی این کره است را روی نقشه‌ی مسطح می‌زنید، نقشه‌ی خاک ایران یا خاک عراق این درست است؟ نه، برای اینکه ایران واقعی روی یک کره است و شما این را صاف کردید برای اینکه شبیه واقعیّت باشد. خیلی تئوری‌ها گفته‌اند که حالا کار نداریم. در علوم دیگر هست و همینطور ما حالات را وقتی پیاده می‌کنیم و از مثال‌های زندگی عادی می‌آوریم، عین آن نیست، درست نیست، فقط اشاره‌ای است که شما عین آن را درک کنید.

وقتی مثال زدیم یکی از فقرایی که شصت سال است مرحوم شده پیرمردی بود آنوقت‌ها که ما محصل بودیم گاهی هفته‌ای یک روز می‌آمد هم دیدن ما و هم ناهار می‌گفتیم بمان. در بیدخت هم که بودیم می‌آمد. این همه‌ی غذاها را با هم قاطی می‌کرد، آبگوشت را نان خرد کرده بودند، اشکنه روی آن می‌ریخت، سرشیر بود می‌ریخت، شیر بود می‌ریخت. ما از نگاه کردن به این غذا ناراحت می‌شدیم. می‌گفت من کار معده را می‌کنم، بالاخره که اینها با هم در معده قاطی می‌شود. همین تفاوت در حالات ما هست.

بعد بگویم این مطلب چطور به خاطر آمد؟ کسی راجع به رابعی عدویه سؤال کرده بود که در آن مورد کمی صحبت کردم. برای اینکه ما آن حالت او را نمی‌توانیم و نباید هم داشته باشیم. ولی منظور،

از آن متوجّه این مطالب شدم. می‌گویند مثلاً رابعه یا ابراهیم ادهم خوابیده روی زمین غلت زد تا به حج برود و به مکّه برسد یا ابراهیم ادهم چهارده سال طول کشید تا از خانه بیرون آمد و به کعبه رسید. ما فکر می‌کنیم و می‌گوییم مگر بیکار بودی؟ چهارده سال راه؟ هواپیما سوار می‌شدی. این کار او را مثل غذاهای این پیرمرد که همه چیز را قاطی می‌کرد می‌دانیم. خیلی حالات را قاطی کرده و برای او خیلی خوب است. ولی ما نمی‌توانیم یک چنین غذایی را بخوریم.

در مسأله‌ی رابعه عدویه من گفتم که در *طرائق الحقایق* یا کتاب *خیرات حسان*، بانوان نیک، مطالبی هست، آن حالات مردمان متوسط است. ولی رابعه در حالی بود که در همین مسیرش رسیده بود به جایی که ما اولاً رسیدن مان مشکل است، اگر نگاه کنیم او بالای کوه رسیده است. در شعر می‌گویند، آهوی کوهی دیده‌اید روی صخره‌ها می‌پرند.

آهوی کوهی در دشت چگونه دَوَدَا؟

او ندارد یار بی‌یار چگونه بُوَدَا؟

در فارسی قدیم «د» و «ذ» را یکی می‌دانستند. ما این شعر را که در دبیرستان حفظ کردیم برای تاریخ ادبیات ایران بود، آنها به معنای شعر کار نداشتند. آهوی کوهی در دشت چگونه دَوَدَا؟ یعنی چطور بدود؟ او ندارد یار بی‌یار چگونه بُوَدَا؟ یاری ندارد چطور می‌تواند باشد؟ گاهی این آهوهای کوهی روی صخره‌ای که فقط جای پا هست، می‌ایستند.

من در تلویزیون می‌بینم از دیدن چنین ارتفاعی یک‌طوری می‌شوم، ولی آهو می‌پرد و می‌رود جای دیگری. من اگر بگویم من مگر از گوسفندی کمترم، به‌قولی من مگر از این آهو کمترم، من هم می‌خواهم بپریم، من بشر نمی‌توانم. حالا بعضی از این افراد بشر مثل آهوی کوهی می‌شوند، بعضی دویدن در دشت را فراموش می‌کنند، مثل همین رابعه؛ بعضی نه، پریدن در دشت را فراموش نمی‌کنند ولی آن را هم یاد می‌گیرند که آن هم مرحله‌ای است و همین مشوق من شد که مراجعه‌ی مجددی به شرح حالات رابعه کنم.

البته معمولاً خانم‌هایی که می‌پرسند، از جهت توجه به زن بودن است، نه اینکه چه کار کرده؟ چون تنها زنی که خیلی در عرفان شناخته شده همین رابعه است. مردان شناخته شده خیلی هستند، ولی در بانوان فقط این شناخته شده است. جهت آن هم این بوده که غالباً بانوان حالاتشان با خودشان است. برای خودشان است. ولی مردها بعضی‌ها، همه نه، بعضی مأمورند که حالات خود را نشان بدهند که دیگران هم تشویق شوند. به این جهت است حالا کتابی که می‌خواندم خوب است، بد نیست. ولی هرگز مقایسه‌ای بین حالات خود و حالات رابعه و امثال آن نکنید. مثل همین که گفتم آهوی دشتی نگاه کند ببیند چطور آهوی کوهی می‌پرد؟ بخواهد آنطوری شود یا آهوی کوهی بخواهد در دشت بدود. هر کدام در یک حالتی هستند. منتها انسان خاصیتی دارد که همه‌ی این حالات را می‌بیند و طی می‌کند؛ هم آهوی دشتی

می‌شود و هم آهوی کوهی. در هر موقع باید همان حالت را داشته باشد.

خداوند برای انسان و هر خلقتی که کرده، یک وظیفه‌ی خاصی برای او در طبیعت سپرده برای او هیچکدام هم با دیگری فرقی ندارد. اتومبیلی که زیر پای شماست چندین پدال دارد، چندین دکمه دارد، هر کدام یک کاری می‌کنند. پدالی که برای گاز است می‌تواند بگوید آقا ماشین تو را ساخته‌اند برای سرعت و الا پیاده می‌رفتند، بگویند من که سرعت می‌دهم، اثر دارم، من مهم‌تر از همه هستم. در این استدلال دروغی نگفته، ولی آیا اینطور است؟ نه! ترمز هم همینطور می‌گوید که اگر من نباشم این سرعتی که شما گرفتید می‌افتد در درّه، من جلوی شما را می‌گیرم. بنابراین من مهم‌تر از همه هستم. خداوند هم در آن ماشین جهان که آفریده به هر کس یک وظیفه داده، مرد یک وظیفه، زن یک وظیفه، مجموعه‌ی بشر یک وظیفه، حیوان یک وظیفه. هیچکدام مهم‌تر نیست. هر کدام را بردارید این نظام به هم می‌خورد. یک وقتی حتی شما می‌گویید آهو را چرا ببر و پلنگ می‌خورند؟ چند سال پیش در روزنامه نوشتند در جزیره‌ای که وسط دریایچه‌ی ارومیه هست زراعت‌ها و سبزه‌ها از دست آهو نمی‌ماند، دو قلاده یوزپلنگ یا پلنگ آوردند آنجا رها کردند که آهوها را بخورند. بعد خودشان بچه کردند و تعادلی برقرار شد. زارع برای این است که زراعت کند، وقتی آماده شد وظیفه‌ی آهو این است که یک مقداری را بخورد،

برای اینکه خود او زنده بماند. بعد اگر زیاد شدند، علف‌ها به دهان آنها مزه کرد زراعت از بین می‌رود. پلنگ آوردند که بیاید آنها را بخورد. هرکدام یک مهره‌ای در این جریانات هستند. برای زن‌ها همانطوری که گفتم وظیفه‌ی سلوک بیشتر درونی است. من خیلی زن‌ها از قوم و خویش‌های خود و غیر قوم و خویش‌ها دیدم که در مقام سلوک از خیلی از مردها جلوترند. حالا نمی‌خواهم خیلی اسم ببرم، چون از قوم و خویش‌ها گفتم ولی دو تا مادر بزرگ‌های خودم یعنی مادر پدرم و مادر مادرم وقتی زندگی آنها را بدانید متوجه می‌شوید. و امثال اینها، خواهری ۱۸ ساله داشتم (ننه بی‌بی می‌گفتند) دو سه روز مانده بود به رحلتشان گفته بود: مادر من دیگر نمی‌مانم، دو سه روز دیگر می‌روم، برای اینکه مقام معنوی حضرت آقا را دیدم، دیگر ماندنی نخواهم بود. همانطور هم شد. روز خوب بود، اول شب که رسید تب کرد، فردا صبح رفت.<sup>۱</sup>

\*\*\*

این است که در سلوک رعایت حال اعتدال و اینکه روش امثال شیخ جنید را در نظر بگیرند، مهم هست. تمام عرفای بعدی هم که از داستان‌های قرآن یا آنها مثال زده‌اند توجه به این داشته‌اند و خود سوره‌ی یوسف یک ملاکی است برای آنها‌یی که اهل سُکر بودند. تکیه‌شان روی یوسف و زلیخاست. آنها‌یی دیگر تکیه‌شان روی روش حضرت یعقوب بنی اسرائیل (اسرائیل لقب حضرت یعقوب است) یا روی

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۸/۲/۳۰ ه. ش.

روش یوسف بوده. خداوند وقتی این داستان را ذکر می کند می فرماید: نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ<sup>۱</sup>، بهترین طرز قصه گویی را به تو داد یا أَحْسَنَ الْقَصَصِ اگر بگیریم یعنی بهترین قصه را. این بهترینش، بهترین بودنش که گفته است، یعنی اولاً همه گوشه کنارهای روح آدمی را در معرض تماشا گذاشته و بعد هم به بهترین طرز قصه را عرضه کرده. در حالات رابعه می نویسند که رابعه خلاصه به قول امروزی ها خانه ی فساد درست کرده بود، عده ای کنیز داشت و.... بعد به دست یکی از عرفا که اسمش یادم نیست، یکی از مشایخ توبه کرد و به کلی دست برداشت. کسانی که اهل سُکُرنند غالباً یا در همان گمراهی خودشان از بین می روند و در گمراهی غلو می کنند و خیلی جلو می روند، یا اگر توبه کردند توبه شان قبول شد از این طرف می افتادند؛ مثل خود همین رابعه. نوشته اند از رابعه کسی پرسید من خیلی گناه کرده ام آیا خدا توبه ی من را قبول می کند؟ رابعه گفت نه ولی اگر خودش به تو توبه بدهد، توبه می کنی. یعنی توفیق توبه را هم از خدا می دانست. این حالت به اصطلاح یعنی اینکه همه چیز را از خدا می داند و آنچه از او باشد قبول است. جنید باز در کوشش بشری می گوید. جنید در جنگلی، باغی، باغستانی، گلستانی قدم می زد دید یکی را به دار آویخته اند یا نوشته اند یا پرسید که او را چرا به دار زده اند؟ یکی گفت که این سارق است. آخر سارق را تا چندین بار تأدیب می کنند، نمی دانم دستش را قطع می کنند،



اینها خیلی که پشتکار داشته باشند در دزدی، به اصطلاح فرصت‌اندوزی کرده باشند، آنوقت به دارش می‌زنند. می‌گویند جنید (البته این داستان مورد اعتراض خیلی معترضین هست که هی بهانه می‌خواهند به او بگیرند) پای این را بوسید، پای همین دزد را و گفت احسنت به تو که در راه خودت اینقدر استقامت به خرج دادی که به دارت زدند. حالا راه را نگفته این راه تو درست است، خوب است، او از استقامت و پشتکار سخن گفت. رابعه اصلاً نقش خود شخص را هیچ می‌داند، کسی می‌پرسد توبه‌ام قبول است؟ می‌گوید نه، اِلَّا اینکه... ولی جنید می‌گوید پشتکار در ایمانت داشته باش. پشتکار از کی است؟ از بشر است. به‌نظرم جنید است که می‌گوید کسی رفت که یک شیخی را ببیند، یکی از مشایخ دید که او مثلاً آب دهان انداخت رو به قبله، این حتی مکروه هم نیست، یک چنین چیزی یا یکی دید که او با پای راست از مسجد بیرون آمد، یعنی اوّل پای راستش را گذاشت، گفت این شیخ نمی‌شود، در او نقص هست یعنی اینقدر به اراده‌ی فردی اهمیت قائل می‌شد که حتی پا برداشتن یا آب دهان انداختن باید با اراده باشد. دیگر نمی‌شود گفت خدا آب دهان من را انداخت، یا خودش. درست است در اصل... ولی اینکه اینطوری تعبیر می‌کند.

حالا رابعه تعبیر مفصّلی دارد. چندین سفر که به حج رفته بود بعد گفتند خودش می‌گفت من صاحب‌خانه می‌جویم و... او خانه همی جوید و من صاحبِ خانه. گفت من محتاج به حج نیستم یعنی عبادات

انجام داده بود گفت که من دیگر... البتّه راست هم می‌گفت برای اینکه او ثروتی نداشت که برایش حج واجب باشد.

منظور اینکه اینطور حالات مختلف عرفا که می‌خوانید در هیچکدامشان تردید نکنید یا هیچکدامشان را صرفاً مدل نگیرید بلکه فقط اینقدر بفهمید که این کسی که این حرف را گفته معلوم می‌شود روحیه‌اش با من یکی است یا با من یکی نیست. البتّه این حالات عرفا هم که گفته می‌شود مورد سوءاستفاده هم واقع می‌شود؛ سوءاستفاده‌ی تنبل‌ها. برای درویش‌ها، مثال قلندرها را می‌زنند، قلندری را صدا زد که پاشو پاشو نماز بخوان وقت نماز است، گفت نماز دو رکعت بود که مولا علی خواند. راست هم می‌گوید، ولی او چرا می‌گوید؟ این است که از این حرف‌ها بهانه خیلی گیر می‌آید یا به دست دشمنان یا دشمن داخلی خودمان. به‌قولی، دشمن‌ترین دشمنان کسی است که درون دل خودت است و در وجودت است.

این است که کتاب‌های مختلف، کتاب‌های شرح حال عرفا را بخوانید منتها با این توجّه. مثلاً در افغانستان در مورد شیخ احمد جامی (نه عبدالرحمن) خیلی کتاب‌ها نوشته‌اند، منتها چیزهایی که عجیب و غریب است، بخوانید ببینید که ان‌شاءالله خداوند در این سنگلاخ زندگی ما را که سالک هستیم و سلوک می‌کنیم دستمان را بگیرد.<sup>۱</sup>

---

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۸/۳/۲ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

## اتحاد مؤمنین

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

خداوند می‌خواهد مؤمنین نه تنها در روابط رسمی با هم مؤدب باشند و رعایت احترامات هم کنند، بلکه دل‌های آنها هم با هم خوب باشد، البته این دوستی صرفاً با دستورالعمل حاصل نمی‌شود، چون طبیعتاً دل دو تا مؤمن به هم نزدیک است، اگر رعایت‌هایی بشود این استحکام و نزدیکی بیشتر می‌شود:

چنان بسته است جان تو به جانم

که هر چیزی که اندیشی بدانم

یعنی اندیشه‌ها وحدت دارند و در این راه کمک می‌کنند؛ مثلاً در داستان ایثارگری که در جنگ بدر پیش آمد که هر کدام از مجروحین گفتند: آب را ببر و به آن یکی بده و او به کس دیگر، اینها برای تعارف نبود که ما الان برای آنها تجلیلی قائل شویم و شهید بگوییم، نه؛ شاید اسم آنها را هم ندانیم، اگر بعضی‌ها می‌دانند شاید همانوقت هم اهمّیت نمی‌دادند و او نیز این ایثار را نکرد که ما اسمش را بنویسیم و پاداش به او بدهیم، بلکه او حس کرد همانطور که خودش احساس تشنگی یا احساس مرگ یا درد دارد برادر دیگرش نیز به همین صورت عین آن

احساس را دارد.

در تذکرة الاولیاء به این مضمون آمده که روزی عمر با علی علیه السلام به دیدن اویس قرنی رفتند و عمر به جهت آنکه اویس، پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده بود شروع به وصف حالات پیامبر کرد. اویس قرنی به عمر گفت: تو که همه‌ی دندان‌هایت سالم است؛ پس در ارادتت خللی وارد است. سپس دهان خود را نشان داد که دندانی نداشت. گفت: آن روزی که حیب من، پیغمبر، در جنگ سنگ به دندانش خورد و شکست، همان روز من دندانم درد گرفت و آن را کندم و دور انداختم؛ یعنی یک جان در چند بدن هستند. همانطوری که جان من دردی را حس می‌کند، آن هم حس می‌کند. این حدّ اعلائی است که خداوند برای مؤمنین خواسته و آنها را به این امر توصیه کرده و وسایل آن را هم فراهم کرده، پس گفته ایثار کنید و دیگران را بر خود مقدم بدارید. این دیگران را بر خود مقدم داشتن برای این نیست که دیگری ببیند و بگوید: به‌به عجب کار خوبی کردی! و هر کس به نحوی اجر عمل او را هدر بدهد.

مثل آن داستانی که در مثنوی مولوی آمده به این مضمون که چند نفر ایستاده بودند و فُرادى نماز می‌خواندند، شخصی آمد و در بین نماز یک سخنی گفت. دیگری گفت: در نماز حرف نزن، نماز تو باطل می‌شود، سومی گفت: نماز تو هم باطل شد؛ چهارمی گفت: الحمدلله نماز من باطل نشد. حالا اینطور ایثار نکردند که ما بنویسیم و بگوییم.

در یکی از سفرهای اخیری که ماه رمضان به بیدخت داشتم، برخی آمدند گفتند: شما فراخوان داده‌اید که این همه مردم در کوچه جمع شده‌اند و کوچه پر است، گفتیم: فراخوان چیست؟ ما که نه بلندگویی داریم، نه فرستنده‌ی رادیویی داریم و نه چیز دیگری؛ گفتند: پس چطور اینها آمده‌اند؟ گفتیم: شما این موضوع را درک نمی‌کنید:

سلسله‌ی موی دوست حلقه‌ی دام بلاست

هر که در این حلقه نیست فارغ از این ماجراست<sup>۱</sup>

فارغ یعنی نمی‌فهمد، شما نمی‌فهمید. کمااینکه اگر در خواب انگشت پای شما یا زانوی شما را یک زنبوری نیش بزند (البته نمی‌گویم عقرب برای اینکه ناراحت می‌شوید و غصه می‌خورید) بی‌اختیار دست شما می‌خورد به پایتان تا زنبور را کنار بزنید. حالا آیا تاکنون شما از دست خود پرسیده‌اید چه کسی به تو خبر داد که حرکت کنی؟ تو که خوابیده بودی، چه کار داشتی که این عکس‌العمل را نشان دهی؟ و بعد از دست پرسیده‌اید: چه کسی تو را خبر کرد که پای تو مورد حمله قرار گرفته است؟ ولی اگر آن دست زبان داشت می‌گفت: آن جانی که در بدن هست، در همه جا وجود دارد و دو تا جان نیست که یکی برای دست و یکی برای پا باشد، بلکه یک جان است که در تمام بدن هست، از هر گوشه‌ای که به او حمله شود همه‌ی جان باخبر

۱. کلیات سعدی، تصحیح مظاهر مصفا، تهران، روزنه، ۱۳۸۵، غزلیات، بیت ۵۵۹.

می شود. به قول سعدی:

بنی آدم اعضای یک پیکرند  
 که در آفرینش ز یک گوهرند  
 چو عضوی به درد آورد روزگار  
 دگر عضوها را نماند قرار<sup>۱</sup>

آن روح و جان که در همه‌ی بدن جاری است، وقتی عضوی از بدن مورد حمله قرار گرفت، دست خودبه‌خود حرکت می‌کند تا حمله را دفع کند. حالا ما درویش‌ها هم اینطور هستیم و باید بیشتر از اینها جانهایمان متحد باشد و به آنها گفتم شما فارغ از این ماجرا هستید و نمی‌توانید بفهمید، البته یادم رفت آن داستان مربوط به حضرت رضا علیه السلام را به آنها بگویم، ولی حالا بیان می‌کنم که اگر اینجا هستند بشنوند. زمانی که حضرت رضا منزلشان در مدینه بود، هارون الرشید حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پدر حضرت رضا را احضار کرد، حضرت هم به بغداد مرکز خلافت تشریف بردند. خانواده‌ی خود و مادر حضرت رضا و محارم خود را به فرزند خود امام رضا سپردند و فرمودند که از اینها مراقبت کن و تشریف بردند. می‌گویند حضرت رضا رختخواب خود را دم در منزل یعنی در راهروی منزل پهن می‌کردند به عنوان خادم پدر خود. البته با اینکه خود حضرت هم پدر بودند و بعد از

پدر نسبت به سایرین دارای رتبه و مقام بالایی بودند، ولی این ادب و احترام را نسبت به امر پدر داشتند و خود را خادم اینها می‌دانستند. وقتی که حضرت کاظم را در بغداد به شهادت رساندند، حضرت رضا فرمودند: دیشب پدر من در بغداد رحلت فرمود. حالا، بغداد کجا، مدینه کجا؟ (در صورتی که در زمان فعلی با هواپیما دو سه ساعت راه است) و حضرت از آن روز به بعد بر مسند امامت نشستند. چه کسی به حضرت خبر داد؟ جانی که در جهان است و شعبه‌ای از آن هم در حضرت رضا بود، خبر داد. حالا حتماً کسانی که ما را هشت امامی می‌خوانند، می‌گویند امام رضا علیه السلام این را به شما یاد داده است، بله؛ امام به ما یاد داده که ما از حال هم خبر داشته باشیم و به امامان بعد از ایشان نیز اعتقاد داشته باشیم.<sup>۱</sup>



و اما در انسان‌ها چطوری خودجوشی ایجاد می‌شود؟ فرض کنید در یک منطقه‌ای از مملکت مثلاً بارندگی نمی‌شود، در آن استان پهلویی هم بارندگی نمی‌شود، اهالی آنجا خواروار ندارند، مردم چه کار می‌کنند؟ مردم به ناچار صرفه‌جویی می‌کنند و زندگی‌شان سخت‌تر می‌گذرد. این استان می‌داند که ساکنان مجاورش هم زندگی‌شان سخت است، آن استان هم می‌داند که زندگی‌های‌شان سخت است،

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۶/۱۰/۱۹ ه. ش.

چه کار کنند؟ یک نفر از سفر می‌آید می‌گوید آقا در این همسایگی ما، مثلاً افغانستان، گندم فراوان است و ما اینجا نداریم، آن نفر یک خبر مختصری داده، ولی یک مرتبه همه‌ی مردم می‌گویند پس به آنجا برویم. جمع می‌شوند که بروند گندم از آنجا بیاورند، این خودجوش می‌شود. خودجوش یعنی اول همدلی ایجاد شده و فهمیده‌اند که با هم همدلند در آن صورت شمع‌ی را که زیرش روشن کنند به جوش می‌آید.

من گفتم فقرا در تمام ایران و بلکه در تمام دنیا از این وقایع (تخریب حسینیه‌ها) ناراحت شدند، از غیر فقرا هم آنهایی که جنبه‌ی عدالت‌خواهی داشتند، آنها هم ناراحت می‌شوند. امروز در روزنامه نامه‌ای که آقای کروی نوشته و از این تخریب‌ها انتقاد کرده بودند را دیدم که گفته بودند چرا چنین بازی‌هایی درآوردید؟! نامه را هم خیلی خوب نوشته‌اند، از خود ما بهتر نوشته، برای اینکه آنها در سیاست دخالت می‌کنند ما نمی‌کنیم، ما می‌خواهیم دخالت نکنیم.

مردم ناراحتند، ناراحتی را به کجا ببرند؟ ما درویش‌ها یک راهی داریم که آن راه شخصی است و آن راه دل است، از دل آه می‌کشیم. آن شعری که می‌گوید:

آه دل درویش به سوهان ماند

گر خود بُرد بُرنده را تیز کند

سوهان را دیده‌اید، خودش دانه دانه است، بُره بُره است که برای



تیز کردن چاقو است، خودش نمی‌برد ولی چاقو را تیز می‌کند و به اصطلاح می‌گوید برو ببر. ولی غیر از این راه، راه معمولی توسل به کسانی است که مسئول این قضایا هستند. در آن جریان خودجوش، یک نفر که نمی‌داند که بود، پیدا می‌شود و می‌گوید: بیاید. ما که همه همدلیم. در اینجا همدلی تبدیل به همکاری می‌شود، یعنی جلوه‌ی همدلی، همکاری می‌شود. برای اینکه در روانشناسی هم می‌گویند: هر عملی مسبوق به فکر است. به این معنی که اول یک تصویری از این اخباری که می‌شنویم، در ذهن ما ایجاد می‌شود بعد نسبت به این اخبار، حالت و نظری پیدا می‌کنیم حالتی مثل نگرانی، ناراحتی، مهر، بغض، کینه و.... بعد باز به اصطلاح روانشناس‌ها، به فکر جلب ملایم و دفع منافر می‌افتیم، یعنی روشی را که به نفع ما باشد انجام می‌دهیم. پس عمل تا وقتی که فکری یا احساسی قبلش نباشد، فایده ندارد. وقتی این احساس همدلی را داشتیم یعنی خودمان ناراحت شدیم و دانستیم و دیدیم که دیگران هم ناراحتند، آنوقت موقعیت ما یک اقدام خودجوش می‌شود، حالا نتیجه‌اش خوب یا بد، آن جداگانه است. ولی نتیجه اینکه یک اقدام خودجوش از همدلی برمی‌خیزد. این است که درباره‌ی اتحاد همیشه توصیه کردیم، قرآن هم می‌گوید: **كَانَهُمْ بَلِيَانٌ مَّرْصُوصٌ**<sup>۱</sup>، مؤمنین چنان افکار و اعمالشان به هم چسبیده است که مثل یک سازمان و

---

۱. سوره صف، آیه ۴: همانند دیواری که اجزایش را با سرب به هم پیونده داده باشند.

ساختمان فلزی هستند. این ساختمان فلزی در انسان‌ها که اراده دارند و کارهای ارادی می‌کنند باید قبلاً با همدلی همراه باشد، اگر همدلی داشته باشند بعداً تبدیل به همکاری می‌شود.<sup>۱</sup>

\*\*\*

اما اگر سیاستمداران از خودجوشی ما سرمشق گرفتند و تجربه کردند و متشکلاً کاری را انجام دادند ما نباید بگوییم چون آنها از این روش ما استفاده می‌کنند دیگر ما از آن استفاده نمی‌کنیم، نه! اصلاً هماهنگی معنوی کار ماست، وقتی ما می‌گوییم دل‌ها به هم ربط دارد، وقتی ما می‌گوییم ما مصداق آن فرمایش خداوند هستیم که: *كَانَهُمْ بَيْنًا وَمَرْصُومًا*، دل‌ها عیناً مثل یک دیوار فلزی، به هم چسبیده‌اند، پس این نوع تشکّل معنوی کار ماست و نباید بر ما ایراد بگیرند که آقا شما کار سیاسی می‌کنید، برعکس، سیاسی‌ها کار ما را می‌کنند. ما باید از هر تجربه‌ای که شده و مفید بوده بهره ببریم. با این حرف‌ها هم از میدان در نرویم و باید بگوییم ما این هستیم، می‌خواهید بخواهید، نمی‌خواهید هم نخواهید. اگر می‌خواهید که ما همین هستیم، اگر نمی‌خواهید ما هم شما را نمی‌خواهیم.<sup>۲</sup>

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۷/۱۲/۱۰ ه. ش.

۲. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۷/۱۲/۱۴ ه. ش.

## نخوهی برگزاری مجالس فقری خارج از کشور و شهرستانها

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

با توجه به اینکه فقرای خارج از کشور به مشایخ و بزرگان، کمتر دسترسی دارند و بنابراین ممکن است استماع توضیح نادرستی که از بعضی از قواعد دینی و فقری بشود در آنها مؤثر افتد، بدین جهت لازم دانستم برای همه‌ی اخوان و به‌خصوص اخوان ساکن خارج از کشور نکاتی را یادآوری کنم، و درباره‌ی وضعیت مجالسی که به نام درویشی و عرفان در شب‌های دوشنبه و جمعه برقرار می‌گردد، توضیحاتی بدهم:

۱- بنا به دستور صریح قرآن، از وقتی که اولین نماز در شب (نه روز) جمعه ادا می‌شود، یعنی از غروب روز پنج‌شنبه و اول مغرب شب جمعه تا ظهر جمعه باید کار دنیایی را کنار بگذارید، و برای یاد خدا مجلس تشکیل بدهید. آیه‌ی قرآن می‌فرماید: إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ<sup>۱</sup>، البته منظور کار دنیایی است و الا هر کاری که با زندگی برادران در ارتباط باشد و صرفاً هدف آن کمک به برادران باشد دنیایی حساب نمی‌شود. مثلاً کسی که تَبَرَّعاً

---

۱. سوره جمعه، آیه ۹: چون ندای نماز روز جمعه در دهند، به نماز بشتابید و دادوستد را رها کنید.

به خدمت بنگاه‌های خیریه و امور خیریه می‌پردازد، جمعه را نه تنها باید تعطیل نکند بلکه ثواب اشتغال وی در آن روز بیشتر است. بنابراین به تعطیلی کار دنیوی در شبانه‌روز جمعه توجّه داشته باشید. البته اول بار به مناسبت مقتضیات زمان جنگ، به دلیل اینکه در شب‌ها حتی المقدور چراغ روشن نباشد و همچنین تغییر ساعت، مقرر شد که در روز یعنی عصر پنج‌شنبه مجلس گرفته شود و بعداً نماز مغرب و عشاء که در شب جمعه واقع می‌شود خوانده شود و آنگاه مجلس خاتمه یابد تا فقرا به‌خصوص خواهران زودتر امکان رفتن به منزل و رسیدگی به امور خانوادگی را داشته باشند. بنابراین نباید تصوّر کرد که مجلس در روز پنج‌شنبه است بلکه مجلس در شب جمعه است. این توجّه را داشته باشید که همه‌ی روزهای خداوند محترم است ولی مجلس فقرا شب جمعه است نه روز پنج‌شنبه. همین وضعیت برای شب‌دوشنبه نیز باید رعایت شود.

۲- در مجلس فقرا غیر از کتاب نثر که یکی از کُتبی است که اجازه داده شده است که قرائت می‌شود و به منزله‌ی درس عرفانی تلقی می‌گردد، از غزلیات و اشعار بزرگان عرفان خوانده می‌شود. اما اینکه این اشعار با صدای خوش و با قرائت خوانده شود، غنا محسوب نمی‌گردد. کما اینکه در مورد قرائت قرآن هم دستور داده‌اند که قرآن را به آواز خوش باید خواند و روایت شده است که حضرت سجاد علیه السلام با

چنان صدای ملایم و روحانی‌ای قرآن را می‌خواندند که هرکسی رد می‌شد و می‌شنید بی‌اختیار مدتی توقّف می‌کرد. به همین دلیل این امر را نمی‌توان غنایی که شرعاً حرام است تلقی کرد بلکه بالعکس، این از قبیل مواردی است که بهتر است با صدای خوب خوانده شود.

۳- بطور کلی استفاده از هرگونه موسیقی‌ای که با آلات موسیقی ادا می‌شود و اصطلاحاً به آن ساز می‌گویند، در مجالس فقری صحیح نیست. و در مجالس فقری فقط خواندن کتاب با آواز، مُجاز است و غیر از آن مجاز نیست، برای اینکه انحرافات رخ ندهد.

۴- اینکه گفته شده است که در دستورات درویشی و حتی احکام شرعی رعایت اوضاع و احوال لازم است (و با اوضاع و احوال متفاوت یعنی آزمنه و آمكنه‌ی متفاوت دستورات فرق می‌کند) در جزئیات و ظواهر امر است، و در اصول کلی به‌هیچ‌وجه فرق نمی‌کند. آنچه در بالا بیان شده همیشه به همین وضع است. البته ممکن است بنا به حالات بعضی افراد دستورات متفاوت باشد ولی آن تفاوت‌ها شخصی است و در مجالس فقری عموماً باید به همان نحوی که بیان شد و تاکنون معمول بوده است، عمل شود.

۵- در مجالس فقری همواره باید مجلس بانوان از آقایان جدا باشد. و برای تمام مدت مجلس رعایت حجاب شرعی از ناحیه‌ی بانوان معمول گردد. این مسأله‌ی حجاب شرعی فقط برای مجالس عمومی

نیست، و در هر حال باید در مجالسی که به نام فقری است رعایت شود، کما اینکه در شهر یا آبادی‌ها یا روستاهایی که عده‌ی کمی از فقرا هستند و حتی گاه همه اعضای یک خانواده هستند، توصیه شده است که در شب‌جمعه و شب‌دوشنبه که به یاد خدا دور هم می‌نشینند، فرض نکنند که به هم محرم و محارم یکدیگر هستند، بلکه آقایان جدا از خانم‌ها بنشینند، و تمام مدت مجلس رعایت حجاب شرعی را بنمایند.

۶- آنچه به عنوان تغییر اوضاع گفته شده است؛ به مناسبت دوران اخیر است و به مناسبت اینکه: **وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْحَيْلِ بُرْهَانٍ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ<sup>۱</sup>**، باید همه‌ی اخوان از مرد و زن بر تحصیل علم و دانشی که متداول جامعه‌ی بشری است کوشش کنند و همچنین آماده‌ی هرگونه اظهارنظر اجتماعی باشند. بدین جهت اگر در معاشرت‌ها تغییراتی رُخ داده است، با رعایت تمام احکام شرعی در حدّ این تغییر باید گفت که متناسب با اوضاع فعلی است و زاید بر این نباید تصوّر کرد.<sup>۲</sup>



۱- در مجالس فقری بجز توجه به خداوند و استماع مطالب کتب خوانده شده هیچگونه گفتگوی دنیایی نباید انجام گیرد.

---

۱. سوره انفال، آیه ۶۰: و در برابر آنها تا می‌توانید نیرو و اسبان سواری آماده کنید تا دشمنان خدا و دشمنان خود را بترسانید.  
۲. بیانیه‌ی تاریخ ۱۳۸۲/۵/۱۹ ه. ش.

- ۲- پس از اتمام مجلس فقری لازم است کلیه‌ی فقرا حرکت نموده و هیچگونه جلسه‌ی دیگری نباید در محل به وجود آید.
- ۳- همانطور که قبلاً هم گفته شده، هر کجا مجلس فقری تشکیل گردد، در مدت جلسه، صاحب مجلس، بزرگ وقت بوده، و صاحبخانه جز خدمت به فقرا سمت دیگری ندارد.
- ۴- هرگونه اجتماع فقرا به اعتبار استمرار معنوی فقر، از دید دیگران به عنوان فقر تلقی می‌شود؛ لذا چنین اجتماعی برای گفتگوی کارهای صرفاً دنیوی نباید صورت گیرد.
- ۵- سخنرانی و پاسخ به سؤالات فقری فقط برای افرادی که از طرف بزرگ وقت اجازه دارند، میسر است و دیگران حق گفتگو در این باره را ندارند.<sup>۱</sup>



- ۱- مجالس به هیچ‌وجه نباید در محل اجاره‌ای باشد. اگر هیچیک از فقرا امکان قبول این افتخار را نداشت، مجلس برگزار نمی‌شود و یا تعطیل می‌گردد.
- ۲- در مجالس، پندصالح قرائت شود، و فقط نوار منتسب به اقطاب گذارده شود. نوار آقایان مشایخ گرامی را در مجالس خصوصی

---

۱. بیانیه‌ی تاریخ ۱۳۸۱/۱۲/۲۴ ه. ش. (نامه به فقرای یزد توسط آقای حاج مهندس علیرضا جذبی).

غیر از دو شب فقری می توان گذاشت.<sup>۱</sup>

\*\*\*

توجه داشته باشید که اگر دور از وطن و مرکز توجه اخوان هستید ولی به مصداق «گر در یمنی و با منی، پیش منی...» همواره چشم و گوش همه‌ی ما متوجه شماست. و چون دشمنان عرفان، فراوان و کید شیطان همواره مراقب است، هر حرکتی ولو با حسن نیت اگر مشابه کید باشد بر همه‌ی ماست که آن را خنثی کنیم و شب‌های دوشنبه و جمعه مختص مجالس فقری است؛ در این موقع، جلسه دوستانه‌ی شخصی برقرار نکنید، مجالس فقری هم در همانجایی باید باشد که مقرر شده است و حتی آقایان مشایخ معظم هم (به استثنای برادر مکرم آقای حایری) حق تغییر آن را ندارند و باید از خود حقیر یا آقای حایری استفسار شود. هرگونه سؤال و مطلبی هم دارید، برادر مکرم آقای دکتر آزمایش راهنمایی خواهند کرد. این نامه توسط ایشان به اطلاعاتان می‌رسد. از هرگونه تفرقه بپرهیزید: وَلَا تَهْنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.<sup>۲</sup>

\*\*\*

مجالس شب‌های جمعه و دوشنبه و صبح جمعه برقرار است. البته فقرا به هر عنوان که تجمع کنند و با هم بنشینند و به یاد خدا

۱. بیانیه‌ی تاریخ مهرماه ۱۳۸۴ ه. ش.

۲. بیانیه‌ی تاریخ ۱۳۸۷/۱۱/۲۱ ه. ش.



باشند، مُثاب است ولی این مجالس دیگر جزءِ مجالس فقری حساب نمی‌شود و مثلاً کسی که در منزل شخصی خودش برای دیدار و دید و بازدید می‌نشیند و جلسه برقرار می‌کند، البته با یاد خدا بودن، مجلس را متبرک می‌سازد ولی مجلس فقری تلقی نمی‌شود.<sup>۱</sup>

\*\*\*

با سلام، سلامتی و ازدیاد توفیقات شما را از درگاه خداوند مهربان خواستارم. در پاسخ مطالبی که نوشته بودید موارد زیر را به اطلاع فقرا برسانید:

۱- همانطور که در اعلامیه‌ی نوروزی هم یادآوری شده است آقایان مشایخ و مجازین نماز باید از هرجهت، الگو و نمونه در رفتار و گفتار باشند و چون هدف از صدور اجازه‌ی نماز نظم و انسجام بیشتر مجالس فقری در شهرستان‌ها می‌باشد لذا مجازین نماز همانطور که اقطاب بزرگوار سلسله در گذشته هم تذکر داده‌اند بدون اجازه‌ی فقیر مسافرت نمایند. و فقرا هم مستقیماً از آنها تقاضای سفر نمایند.

۲- برای مجازینی که در اجازه‌ی آنها محدودیت مکانی یا زمانی تعیین شده است چون تعیین این محدودیت نیز مانند خود اجازه از اختیارات قطب وقت است لذا آقایان مجازینی که اجازه‌ی آنها محدود به شهر یا استان یا زمان خاصی (مانند مجالس فقری شب‌جمعه و

---

۱. برگرفته از بیانیه‌ی تاریخ ۱۳۸۸/۱/۱ ه. ش.

دوشنبه) است در خارج از آن محدوده، اقامه‌ی جماعت ننمایند و آقایان مشایخ هم به آنها تکلیف نکنند.

۳- مجازینی که اجازه‌ی آنها محدود است، در غیر منطقه‌ی اجازه داده شده مانند سایر فقرا می‌باشند.

۴- برادران عزیزی که در شهرهای اصفهان و قم به خاطر شرایط خاص طبق نظر آقایان مشایخ اقامه‌ی جماعت می‌نمایند ضمن تشکر از آنان، بدانند که اجازه‌ی آنها مخصوص همان شرایط خاص است.

۵- در استان کرمان ضمن قدردانی و تشکر از زحمات آقای حاج سید محمدرضا قاعی که مراقبت دارند، در غیاب ایشان یا به تقاضای ایشان و فقرا، فقط برادر مکرم آقای محمود دلاوری طبق اجازه‌ای که صادر شده است، حق اقامه‌ی نماز جماعت در مجالس فقری برای فقرا را دارند.

۶- **إِلَّا بِجَبَلٍ مِّنَ اللَّهِ وَحَبْلِ مِّنَ النَّاسِ؛ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا** بعد از واقعه‌ی جانسوز تخریب حسینیه‌ی قم به منظور آنکه مجالس فقری و اقامه‌ی نماز جماعت فقرا در قم تعطیل نشود به چند نفر از جمله آقای امیرعلی لباف شفاهاً اجازه‌ای داده شده است که در قم اقامه جماعت کنند، این اجازات موقت و محدود (زمانی و مکانی) بوده، لذا با توجه به مشکلاتی که مشارالیه دارد و از نظر

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۱۲: مگر آنکه در امان خدا و در امان مردم باشند.

۲. سوره طلاق، آیه ۳: خدا کار خود را به اجرا می‌رساند و هر چیز را اندازه‌ای قرار داده است.

عوامل فقری نیز مبتدی تلقی می‌شود، فقرا بدانند و خود مشارالیه نیز از اقامه جماعت خودداری نمایند.

۷- غیر از اجازاتی که فقرا مطلع هستند و فتوکپی فرمان آنها در دسترس همه هست، فرمان و اجازه‌ی دیگری وجود ندارد.

فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ<sup>۱و۲</sup>

---

۱ . سوره بقره، آیه ۷۹: پس وای بر آنها بدانچه نوشتند و وای بر آنها از سودی که می‌برند.

۲ . تاریخ ۱۳۸۹/۱/۳۱ ه . ش. در پاسخ به جناب آقای حاج شمس‌الدین حایری (ارشادعلی).

## مشایخ و نحوه‌ی احترام و محدوده مکانی و زمانی اجازات

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

مسأله‌ای که از عرفان و در واقع از تصوّف اقتباس کرده‌اند، درجه‌بندی است که هر کسی در درجه‌ی خودش صلاحیت دارد حرفی بزند یا کاری بکند. در داستان‌ها بارها گفته شده که مُؤْمِنُ الطَّاق، مؤمنی بود که در زیر یک طاقی در بازار می‌نشست و از صحابه‌ی بزرگ حضرت صادق بود و خیلی مورد احترام بود. همه‌ی صحابه هم می‌دانستند. و چون شناخته شده هم بود، بزرگان مخالفین می‌آمدند با او محاجّه می‌کردند و مطلبی می‌پرسیدند، و خودش جواب می‌داد البته گاهی هم می‌گفت صبر کنید از امام بپرسم. یک روز مشغول چنین صحبتی بود که یکی دیگر از شیعیان از آنجا رد شد و جلو آمد و سلام کرد. مُؤْمِنُ الطَّاق جواب داد. این شخص به او گفت: مگر دیروز نشنیدی که حضرت صادق فرمودند که با اینها مباحثه نکنید. مُؤْمِنُ الطَّاق گفت چرا شنیدم. گفت پس چرا مباحثه می‌کنی؟ مُؤْمِنُ الطَّاق نخواست بگوید که من غیر از تو هستم. گفت تو خودت هم که شنیدی؟ او گفت بله. مُؤْمِنُ الطَّاق فرمود که آیا به تو هم گفتند که مرا نصیحت کنی؟ او گفت: نخیر. گفت: پس برو پی کار خودت.

یعنی مُؤْمِنُ الطَّاقُ اجازه داشت که بحث کند.

حال، این مطلب ما در مورد کسانی است که نسبت به مأذونین، به‌خصوص مشایخ، احترام لازم را نمی‌کنند. ایراد می‌گیرند که این آقا که آمدند اینجا چنین شد و چنان شد، باید گفت: به تو چه؟ شاید مصلحت همین است که مثلاً چنین بشود. تو اگر سؤالی داری باید از آن کسی که این مأموریت را داده بپرسی که این مأموریت حکمتش چیست؟ از طرف دیگر هم، مشایخ به‌هیچ‌وجه حق دادن دستورات عمل کلی را ندارند. بعضی‌ها می‌گویند از فلان کس پرسیدیم. از کی پرسیدید؟ از فلان کس. آن فلان کس هم اگر گفته به عنوان مشورت به تو گفته. مشایخ فقط یکی دستورات مربوط به تشرّف و این قبیل امور را می‌گویند و یکی هم دستوراتی مربوط به محلّی که مأموریت دارند، می‌دهند.<sup>۱</sup>

\*\*\*

یک مرتبه در مجلس درویشی یکی از تازه فقرا نشسته بود و نگاهش متوجّه حاج شیخ عماد بود، مجذوب ایشان بود و حال آنکه در مجلسی که قطب هست باید توجّه به او کرد، نه مشایخ. آقای صالح‌علیشاه با تندی رو کردند به آقای حاج شیخ عماد و گفتند: شما اینطور درویش تربیت می‌کنید؟ (این را من از شخصی

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۷/۱۲/۱۵ ه. ش.

شنیدم، خودم آنجا نبودم) اشاره به او کردند و حاج شیخ عماد خیلی منقلب شدند. مرحوم ابوالحسن مصداقی هم اینطوری بود. چون حاج شیخ عماد حالت خاصی داشتند. مجذوب ایشان بود و تا حضرت صالح علیشاه را ندیده بود همین حال را داشت. می گفت: آقای صالح علیشاه هم در معنا تابع آقای حاج شیخ عماد هستند! تا اینکه در یک سفر آقای حاج شیخ عماد، ابوالحسن مصداقی را بردند بیدخت که خدمت حضرت صالح علیشاه رسید. بعد که برگشت دیگر آقای حاج شیخ عماد را فراموش کرده بود.<sup>۱</sup>

\*\*\*

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. در مورد آقای... که پس از فوت مرحوم آقای محقق دچار ناراحتی شده‌اند باید توجه داشته باشید اینکه خداوند به پیغمبر می فرماید: *إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ*<sup>۲</sup>، تو از بین می روی و آنها هم از بین خواهند رفت، یا در جایی دیگر بعد از ذکر نام محمد ﷺ به عنوان رسالت می فرماید: *أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ*<sup>۳</sup>، نشان دهنده‌ی آن است که نماینده‌ی الهی مرجع تشخیص است. آقای محقق اجازه از مقامی داشتند که اصالت با آن مقام بود. بنابراین با رحلت آقای محقق هیچ امری عوض نمی شود بلکه با رحلت

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۲ ه. ش.

۲. سوره زمر، آیه ۳۰.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴: اگر او (محمد) درگذرد شما به دین جاهلیت خود باز خواهید گشت؟

هیچکس اصلِ موضوع عوض نمی‌شود. البته داشتنِ علاقه به درویشی به‌خصوص به شیخی که موجب تشرّف شخص شده باشد امر عادی و طبیعی است ولی تا حدّی باید به این علاقه توجّه داشت که انسان را از زندگی باز ندارد.<sup>۱</sup>

\*\*\*

مثلاً یکی می‌گوید من در میان غذاها قیّمه دوست دارم، یکی می‌گوید من فسّنجان دوست دارم، قیّمه دوست ندارم، همین را بزرگ می‌کنند و می‌گویند طرفداران قیّمه، طرفداران فسّنجان. و تفرقه می‌اندازند؛ که من در این باره به همه اخطار کرده‌ام. البته آن احتراماتی که خود بزرگان و مشایخ نسبت به هم دارند، آن قابل رعایت است. مثلاً آن که اجازه‌اش مقدّم است، مقدّم می‌رود. مثل اینکه ما هم در خانواده‌مان از زمان حضرت سلطان‌علیشاه، پدر بر فرزند وصیّت کرده‌اند و گفته‌اند اگر یکی از شماها، حتی یک روز از دیگری بزرگ‌تر باشد، باید به او احترام بگذارید. این نظم است، این بسیار خوب است. و آلا مشایخ هیچکدام بر دیگری برتری ندارند. شما دو تا چشم دارید، آیا این چشم را از آن یکی چشم بیشتر دوست دارید؟ هر دو چشم است، هر دو با هم است؛ بطوری که اگر به محکومی بگویند این چشمت را در بیاوریم یا آن چشمت را؟ چه بسا از این سؤال ناراحت بشود و ترجیح بدهد هر

دو چشمش را درآورند.

مسأله‌ی تقدّم زمانِ اجازه‌ی مشایخ، هیچ ترجیحی نمی‌آورد، ارجحیتی وجود ندارد که فقرا باید آن را رعایت کنند. دیدِ خودِ مشایخ خیلی بهتر از شما کار می‌کند و می‌دانند چه کار کنند.<sup>۱</sup>

\*\*\*

خیلی چیزها متداول شده معنی آن را نمی‌دانیم البتّه گاهی هم بعضی عمداً به کار می‌برند مثلاً می‌خواهند کسی را مسخره کنند، به او می‌گویند: حضرت والا! در صورتی که به او نمی‌خواهند حضرت والا بگویند بلکه چون می‌خواهند او را اذیت کنند، می‌گویند والا حضرت. یکی از این لغاتی که استعمال می‌شود آقا جان است، آقا جان مردانی، آقا جان حایری. اینها آقا جان شما نیستند. اگر هم واقعاً چنین احساس کردید، نمی‌شود این همه پدر داشته باشید. یک پدر بیشتر نیست. بنابراین استعمال لغت آقا جان در این مورد خیلی غلط است. چند بار گفته‌ام.

یکی دیگر از این لغات دولتسراست. معنایی که از کلمه‌ی دولتسرا اکنون متداول شده از معنای اصلی‌اش دور افتاده است. دولتسرا در اصل یعنی جایی که مثلاً یک حاکم یا امپراطور نشسته و در خانه‌ی او باز است که هر کس می‌آید یک قران به او بدهند (مثلاً)، به کسی که

---

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۷/۱۲/۱۵ ه. ش.



بیاید بیشتر از یک قران نمی‌شود داد. بنابراین به استعمال لغت دولتسرا خیلی دقت کنید. منتها گاهی برای اینکه مشخص شود منزل چه کسی می‌خواهیم برویم، می‌گویند: دولتسرا. به این معنا از کلماتی است که معفو است، که غلط هم بگویند بگذار بگویند. منزل ما را دولتسرا می‌گویند؛ چه سرای دولتی؟ دولت که ما را قبول ندارد. آنوقت شما می‌گویید: دولتسرا؟ به طریق اولی غلط است که می‌گویند: دولتسرای حضرت آقای مردانی! دولتسرای حضرت آقای حایری! اول کسی عمداً یک حرف غلط می‌گوید، بعد دیگران خیال می‌کنند حرف خوبی است، تکرار می‌کنند. مثل آنکه در گذشته دانشجویان یک لغت زشتی و فحشی به خارجی‌ها یاد می‌دادند که به جای سلام بگویند و حال آنکه فحشی بود. آن خارجی خیال می‌کرد سلام می‌کند ولی در واقع فحش می‌داد. این را در صحبت‌هایتان هم دقت کنید.<sup>۱</sup>

\*\*\*

- ۱- احترام مشایخ و بزرگان را رعایت کنند و هیچ عملی که استشمام توهین شود ولو ظاهراً در مقام دفاع از خود باشد بجا نیاورند.
- ۲- مسلماً مشایخ نیز رعایت برادران خود را ملحوظ دارند و همچون برادر بزرگتر مراقب آنها بوده و از خطاهای آنها اغماض می‌نمایند و در خلوت، آنان را هدایت می‌کنند.

---

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۷/۱۲/۳۰ ه. ش.

۳- به مصداق رَئِيسُ الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ<sup>۱</sup> در خدمت به اخوان و تواضع نسبت به آنان بکوشند و از آن غفلت نکنند و توجه داشته باشند که همواره کتباً و شفاهاً توصیه شده و حتی در فرمان‌های آقایان مشایخ یا مجازین این توصیه تکرار شده است که خدمت محوّل به آنان باید بر تواضعشان بیفزاید.<sup>۲</sup>

مشایخ محترم سلسله که مسئولیت ارشاد و هدایت بندگان خدا را مفتخر هستند، این خدمت را بالاترین عبادت دانسته، پیوسته یادآور این مأموریت خطیر خود باشند و همچنین مجازین محترم در اقامه‌ی نماز جماعت بکوشند با عنایات الهی در گفتار و رفتار اُسوه‌ی دیگران بوده و در تألیف قلوب و ایجاد اتّحاد و انسجام فقرا سعی نمایند و در اطاعت از اوامر و دوری از نواهی و تشویق طالبین و سالکین به تعظیم شعائر مذهبی و ملی و تجلیل و احترام نسبت به یکدیگر در جلب و جذب دل‌ها به صراط مستقیم ولایت، همّت نمایند.<sup>۳</sup>



مشایخ بزرگوار هر کدام سبک و سلیقه‌ای منطبق با مرحله‌ی سلوک خویش دارند و لذا سایر سالکین برحسب سلوک خویش، یکی از روش‌ها را می‌پسندند و این پسند هرگز مایه و دلیل اختلاف نیست و

---

۱. رئیس قوم، خادم ایشان است.

۲. برگرفته از بیانیه‌ی تاریخ ۱۳۸۱/۴/۸ ه. ش.

۳. بند ۴ بیانیه‌ی تاریخ ۱۳۸۱/۱۲/۲۹ ه. ش.

نباید باشد. اگر خدای نکرده بدون این توجّه بعضی تفاوت‌ها را مایه‌ی اختلاف قرار نهند، دو گناه دارند. بدیهی است، خود آقایان مشایخ تاکنون توجّه کرده‌اند و نگذاشته‌اند چنین خطایی عظمت پیدا کند و امیدوارم و به فقرا توصیه می‌کنم که از اختلاف بپرهیزند.<sup>۱</sup>

\*\*\*

۶- احترام و ادب نسبت به عموم پیشقدمان ایمانی مخصوصاً مشایخ محترم سلسله و مأذونین بر همه‌ی فقرا لازم است البتّه آنان نیز نسبت به فقرا مخصوصاً جوانان و مُبتدیان در فقر با کمال محبّت و رأفت، آداب فقری را آموزش دهند.

۷- از اینکه مشایخ و مأذونین سلسله نهایت محبّت را نسبت به فقیر داشته و در انجام وظایف محوّله کوشش می‌نمایند و وجهه‌ی امر را مورد توجّه قرار می‌دهند، سپاسگزار و دعاگو هستم و انتظار دارم نسبت به یکدیگر نیز بطور روزافزون لوازم این محبّت و احترام را رعایت و در این امر الگویی فقرا باشند.<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱- همانطور که در اعلامیه‌ی نوروزی هم یادآوری شده است آقایان مشایخ و مجازین نماز باید از هرجهت الگو و نمونه در رفتار و گفتار باشند و چون هدف از صدور اجازه‌ی نماز نظم و انسجام بیشتر

۱. بند ۷ بیانیه‌ی تاریخ مهرماه ۱۳۸۴ ه. ش.

۲. برگرفته از بیانیه‌ی تاریخ ۱۳۸۶/۱/۱ ه. ش.

مجالس فقری در شهرستان‌ها می‌باشد لذا مجازین نماز همانطور که اقطاب بزرگوار سلسله در گذشته هم تذکر داده‌اند بدون اجازه‌ی فقیر مسافرت نمایند. و فقرا هم مستقیماً از آنها تقاضای سفر نمایند.

۲- برای مجازینی که در اجازه‌ی آنها محدودیت مکانی یا زمانی تعیین شده است چون تعیین این محدودیت نیز مانند خود اجازه از اختیارات قطب وقت است لذا آقایان مجازینی که اجازه‌ی آنها محدود به شهر یا استان یا زمان خاصی (مانند مجالس فقری شب جمعه و دوشنبه) است در خارج از آن محدوده، اقامه‌ی جماعت نمایند و آقایان مشایخ هم به آنها تکلیف نکنند.

۳- مجازینی که اجازه‌ی آنها محدود است در غیر منطقه‌ی اجازه داده شده مانند سایر فقرا می‌باشند.

۴- برادران عزیزی که در شهرهای اصفهان و قم به خاطر شرایط خاص طبق نظر آقایان مشایخ اقامه‌ی جماعت می‌نمایند ضمن تشکر از آنان، بدانند که اجازه‌ی آنها مخصوص همان شرایط خاص است.

۷- غیر از اجازاتی که فقرا مطلع هستند و فتوکپی فرمان آنها در دسترس همه هست، فرمان و اجازه‌ی دیگری وجود ندارد.

فَوَيْلٌ لَّهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَّهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ<sup>۱</sup>

\*\*\*

اخیراً دیده‌ام که در بین بعضی فقرا مثلاً یکی از مشایخ را آنقدر تعریف می‌کنند و جلوه می‌دهند و آنهای دیگر را طرد می‌کنند. حتی اگر سوءنیتی هم در این کار نباشد، بسیار کار زشت و غلطی است. ولی غالباً اینها سوءنیت‌هایی است که می‌خواهند بین فقرا، ایجاد بشود و اختلاف ایجاد نمایند.<sup>۱</sup>

\*\*\*

مشایخ که تعیین می‌شوند اینها هرکدام خصوصیتی دارند. برای اینکه در آن منطقه‌ای که هستند یا در آن زمانی که هستند، اقتضائات مختلف است. مثلاً آقای حاج شیخ عبدالله حائری هم مجتهد مسلم باسواد و هم عارف بزرگی بود، جامعیتش را داشت. مرحوم آقای امام‌جمعه اصطهباناتی که او را هم شاید خیلی از شما دیده باشید، بسیار مرد وارسته و درویش قلندروراری بود. وقتی این مشایخ هر دو در مجالس می‌نشستند آقای امام‌جمعه که به ایشان مرسوم بود که آقای امام می‌گفتم یک مدتی که در مجلس از این کتاب‌ها می‌خوانند یا خسته می‌شدند یا هر چه، می‌گفتند با اجازه‌ی آقای رحمت‌علیشاه خراباتی‌ها بلند شوند برویم، مناجاتی‌ها هستند. این دو سبک حالت بود. خرابات و مناجات دو جای کاملاً متفاوت است. ولی این دو شیخ با احترام خاصی با هم رفتار می‌کردند و خیلی با هم خوب بودند. حالا بعضی از فقرا به یکی از مشایخ بیشتر نگاه می‌کنند. چهره‌های مختلف

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۹/۵/۹ ه. ش.

مشایخ هم برای این است که خداوند می‌فرماید: هر کسی به سوی او راهی دارد. طنابی است که خداوند فرستاده، نه اینکه یکسره از آن بالا نگاه کند، نه! طنابی فرستاده هر کسی به او وصل است. این طناب رنگ‌های مختلف دارد و خداوند همه را هم توصیه کرده که این طناب را بگیرند. یک نفر خیلی به قرائت صحیح اعتنا دارد (ما هم خیلی داریم). اگر ببیند یک شیخی مثلاً قرائتش درست نیست می‌گوید: این چطور شیخی است؟ ولی شیخی هست که قرائت او درست است و دست آن درویش را هم می‌گیرد و به او می‌فهماند که قرائت اصل نیست، اصل دل است. این است که همین درویش به آن شیخی که قرائتش درست نیست سلام می‌کند و به او در نماز اقتدا می‌کند. این تفاوت است.

اما این درویش یا غیردرویش که برحسب حالات و معنویات خودش به شیخی ارادت دارد، نباید به آن شیخ «حضرت آقا» بگوید. این از نظر عرفانی شرک است و اگر آن شیخ هم بفهمد چنین چیزی گفته است، باید در دهان او بزند. ولی به هر حال باید احترام کامل به آن شیخ بشود.<sup>۱</sup>

\*\*\*

در مورد اجازه‌ی اقامه‌ی جماعت که در درویشی داده می‌شود، این هیچ مزیت مالی ندارد که آنها بخواهند اذیت کنند ولی حدود خودش

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۹/۵/۲۰ ه. ش.

هم مشخص است، اقامه‌ی همان نمازی که گفته شده، احياناً در همان محلی که گفته شده و زمانی که گفته شده، می‌باشد؛ مثلاً اجازه‌ی اقامه‌ی نماز عید. این اجازه‌ی اقامه‌ی نماز عید، یعنی فقط در روز عید و در همان شهرستان باید انجام شود. این اجازه مختصّ خودش است. همانطوری که وکیل تعیین می‌شود و حق ندارد خودش وظیفه‌اش را به دیگری ارجاع کند و حق انتخاب وکیل دیگری ندارد، بنابراین کسی که مجاز به نماز است و حتی آقایان مشایخ، حقّ اینکه اجازه‌ای به دیگری بدهند ندارند. البتّه نظرشان خیلی مؤثر است، چون همه را بهتر می‌شناسند ولی حقّ اجازه مطلق ندارند. ما گاهی خودمان که رعایت این حدود را نمی‌کنیم، موجب می‌شود که شأن اجازه سبک بشود و مسخره تلقّی شود. نه تنها خود آقایان نباید چنین بکنند، بلکه خود اخوان، فقرا هم باید تذکر بدهند، یادآوری کنند که این صحیح نیست. در این باره می‌توان مثالی زد؛ در زمان پیغمبر هر کسی از ایشان انتقادی می‌کرد، انتقادی که وارد بود قبول می‌کردند. در یکی از جنگ‌ها دیدند دو نفر با هم صحبت می‌کنند، پیچ‌پیچ، انتقاد می‌کردند. فرمودند شما چه می‌گویید؟ گفتند: اوّل بگو این کاری که کردی امر الهی بود یا نظر خودت؟ حضرت فرمود: نظر خودم بود. گفتند پس اشتباه کردی، اشتباه را گفتند. حضرت هم قبول فرمودند.<sup>۱</sup>

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۹/۷/۸ ه. ش.

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«هو» لغت عربی است به معنای او. بسیاری اوقات در عرف فارسی مصطلح است (حتی به نحوی در عربی هم هست) که نام بزرگان را نمی‌نویسند؛ مثلاً در کتب می‌نویسند کسی خدمت امام عرض کرد یا می‌گویند حضرتش فرمود. نام امام را سعی می‌کنند ننویسند. یا در مکاتبات می‌نویسند: «ساحت مقدّس بندگان حضرت آقای فلان»؛ یعنی ما خودمان را هم شأن وی نمی‌دانیم و به بندگان نام می‌نویسیم. «هو» هم اشاره به نام خداست، اشاره به خداست؛ در قرآن هم مکرراً «هو» به عنوان خداوند به کار برده شده است. بنابراین آیا بهتر است که «هو» که یک کلمه‌ی کوتاه و متبرک است و در قرآن هم ذکر شده را بنویسیم یا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را بنویسم و سپس به جای الله چند نقطه بگذارند. به لحاظ احترام، نوشتن «هو» بهتر و ساده‌تر است. اما اگر هم مطابق گفته‌ی شما بِسْمِ اللَّهِ بنویسیم، دیگری مثل شما ایراد خواهد گرفت که چرا بِسْمِ اللَّهِ می‌نویسد، نام خدا را سبک می‌کنید، باسمه تعالی و امثال اینها را بنویسید. بنابراین، اینها مسأله‌ی مهمی نیست که قابل بحث باشد. و اما در مورد ۱۲۱،



نمی‌دانم توجه دارید که حروف ابجد تا همین پنجاه، صد سال پیش در خود ایران هم خیلی مرسوم بود. حروف ابجد که عبارتند از: ابجد، هوز، حطی، کلمن و... از حروف الفبا تشکیل شده و هر حرفی برابر با عددی است. در گذشته برای اینکه عدد را نویسند و یا اینکه خیلی وقایع را که تاریخش را می‌خواهند بگویند چون عدد حفظ کسی نمی‌شود لغتی را می‌آوردند که آن لغت آسانتر حفظ می‌شود و هر وقت خواست از آن استفاده می‌کند. مثلاً در کتاب *آینه جام*، که دیوان حافظ است و با تعلیقات مرحوم استاد مطهری تنظیم شده است، در یک جا می‌گوید:

کنف رحمت حق منزل او دان و آنگه

سال تاریخ وفاتش طلب از رحمت حق

یعنی کلمه‌ی «رحمت حق» را که جمع کنید، تاریخ وفات این شخص است. یا در مورد شیخ ابواسحق می‌فرماید:

بلبل و سرو و سمن، یاسمن و لاله و گل

هست تاریخ وفات شه مشکین کاکل

این چند لغت را که برحسب حروف ابجد جمع کنید تاریخ وفاتش می‌شود. حفظ کردن این امر خیلی ساده‌تر از حفظ کردن یک عدد است و این رسم از قدیم در عرب و در ایران بعد از اسلام موجود بوده است. در کتب شعرا و کتب غیره هم ببینید ماده تاریخ زیاد هست؛ یعنی به جای حرف عدد می‌گذارند. ۱۲۱ هم به حروف ابجد «یاعلی» است.

حالا چرا «هو» و «یا علی»؟ وقتی گفتیم «یا علی»، علی جلوه‌ی ولایت خداوند است در روی زمین و بنابراین مسأله‌ای نیست که قابل انتقاد باشد.<sup>۱</sup>

\*\*\*

در مورد سؤالی که نوشته‌اید کلمه  $\text{بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ}$  به جای  $\text{بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ}$  است؟ عرفی که الان پیدا شده است اسم الله را نمی‌نویسند، در کتب قدما هم ماده تاریخ می‌نوشتند. یعنی برحسب حروف ابجد تاریخی را حساب می‌کنند و جمع می‌زنند تا آن تاریخ به دست بیاید و ساده‌تر باشد. منتها متأسفانه چون به اصطلاح، علوم و آداب و رسوم گذشته را سعی کرده‌اند که از بین ببرند، حروف ابجد امروز تعیین نمی‌شود و حال آنکه من خودم در دبستان با ابجد و هوّز آشنا شدم بدون اینکه به ملّیت یا به مذهب من لطمه‌ای بزند. «هو» به معنای خداوند است. در چند جای قرآن «هو» به عوض نام خداوند ذکر شده است از جمله:  $\text{لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ}$ . بنابراین «هو» گرچه ضمیری است که در زبان فارسی به معنای او آمده ولی وقتی در فارسی و در عربی به کار برده شود عوض نام الله است. ۱۲۱ هم برحسب حروف ابجد معادل «یا علی» است؛ یعنی از لحاظ توحید «هو» و از لحاظ ولایت دست توسّل به دامن علی می‌زنیم. سؤال دیگر شما نشان‌دهنده‌ی آن است که القاء چنین سؤالی

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۷۹/۶/۲۲ ه. ش.

برای کسی است که جز بدی نمی‌بیند یعنی قبلاً تصمیم گرفته است که فلان شخص یا فلان روش بد است و هر چه از او ببیند آن را به بدی تعبیر می‌کند و **إِنْ قُلْتَ** می‌آورد.

گفته‌اید چرا پیغمبر ﷺ نمی‌نوشت؟ پیغمبر اصلاً هیچ چیز نمی‌نوشت لذا: **لَا تَخْطُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطُلُونَ**<sup>۱</sup> فرمود. فقط یک‌بار عهدنامه‌ی رفتن به مکه قرار بود نوشته شود که آن را هم دیگری نوشت و پیغمبر انشاء کرد. حال شما بعد از هزار و چند صد سال می‌پرسید ﷺ یعنی چه؟ ولی مسلماً اگر پیغمبر به آنها می‌گفت دو مشکل پیدا می‌شد: یکی اینکه الله کیست؟ دیگر اینکه علی کیست؟ به‌علاوه زمان پیغمبر که علی‌ای نبود. ما این علی را به منزله‌ی اعلام اینکه بعد از پیغمبر، علی را جانشین می‌دانیم به کار می‌بریم. بهتر آن است که شما مطالعه‌تان را با دید بی‌طرفانه‌ای انجام دهید. حضرت فرموده‌اند که تا قول هر طرف را نشنیده‌اید قضاوت نکنید. این طرز سؤال شما نشان‌دهنده‌ی این است که در ابتدا بر این مطلب انتقاد و ایراد دارید و سپس سؤال می‌کنید. قبل از اینکه بر امری انتقاد داشته باشید یا آن را رد کنید، تحقیق کنید و بعد تصمیم بگیرید. نه اینکه اول آن را بد بدانید و بعد پرسید.

۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۸: و به دست خویش کتابی نمی‌نوشتی. اگر چنان بود اهل باطل به شک می‌افتادند.

۲. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۸۰/۱۲/۲۳ ه. ش.

\*\*\*

«هو ۱۲۱» نام یک گروه نیست. ما رویه‌مان این است که در ابتدای نوشته‌ها بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنویسیم. حال اگر آنان نمی‌فهمند که «هو ۱۲۱» چیست تقصیر ما نیست؛ تقصیر فرهنگی است که فرهنگ سنتی ما را ترویج نکرده‌اند و تقصیر آنهایی است که دیگران را در جهل نگه می‌دارند. «هو» اشاره به ذات خداوند است. چنانکه می‌فرماید: *لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ*. هم‌اکنون وقتی در پشت پاکت یا نامه‌ای می‌خواهند اسم کسی را ببرند که مثلاً شکرالله است برای الله چند تا نقطه می‌گذارند، حال آنکه این الله غیر از آن الله است که ما می‌گوییم. وقتی می‌گوییم شکرالله، مجموع این لغت نام کسی است. ما هم برای اینکه نام خدا را ببریم ضمیر اشاره به نام خدا را می‌گذاریم و می‌نویسیم «هو». در چند جای قرآن فرموده است: *لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ*. و اما «۱۲۱» هم برحسب حروف ابجد، منطبق با «یا علی» است؛ یعنی ما بعد از خداوند بر ولایت علی متمسکیم که ولایت علی هم به شریعت محمدی متمسک است و این معنای «هو ۱۲۱» است.<sup>۱</sup>

\*\*\*

عبارت عربی‌ای هست که خیلی در ادبیات ایران هم متداول شده است که *الْإِنْسَانُ عَدُوٌّ مَا جُهَلْ*، انسان عدو است بر آنچه که

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۸۴/۲/۲۶ ه. ش.

نمی‌داند. حتی چون خدا را نمی‌شناسد با اسم خدا دشمن است. در جایی دیدم که نوشته بود اخیراً در اصفهان گروهی پیدا شده‌اند به نام گروه «هو۱۲۱»؛ ببینید یک چنین جهلی دارند، بعد هم با همین جهل، با ﷺ مخالفتند. چطور جرأت می‌کنید با ﷺ مخالفت کنید؟! هو یعنی او. مگر در همه‌ی ادبیات از خداوند به ضمیر غائب نام نمی‌برند؟ «هو».

۱۲۱ هم مخفف یاعلی است. در ادارات یا خیلی جاهای دیگر می‌بینید پاکت بزرگی از دیوار آویزان می‌کنند برای اسامی متبرکه که اگر مثلاً در روزنامه‌ای وسطش مثلاً اسم الله داشته باشد آن تکه را می‌برند و در آن می‌ریزند. اگر کسی از بیرون نگاه کند، می‌گوید: عجب مردمی! چقدر احترام برای اسامی مقدسه قائلند که حتی به اسمش هم نمی‌گذارند جسارتی بشود. ولی در عمل وقتی بیایند و به آزمایش بخواهند نگاه بکنند می‌بینند نه! اینها اگر دستشان برسد العیاذبالله پدر جدّ «هو» را (اگر فرض کنیم داشته باشد) آزار می‌دهند.

در ادبیات قدیم یک الفبا بود که خوانده‌ایم، به نام ابجد وقتی می‌گفتند فلان کس شاگرد ابجدخوان است؛ یعنی در همان مرحله‌ی اولی که سواد یاد می‌گیرد، ابجد، هَوَز... می‌خواند ولی حالا لیسانس، یا حتی استاد ادبیات، ابجد نمی‌داند چیست. ادبیات ایران اصلاً آغشته است با همین ابجد، هَوَز.

در حروف ابجد هر حرف برابر با یک عدد است، مثلاً گفته‌اند

«الف» برابر با یک، «ب» برابر با دو... تا ده، بعد از ده، کَلِمَن، «ک» برابر با بیست، «ل» برابر با سی، چهل پنجاه. قدیم در همه‌ی تواریخ برای اینکه عدد حفظ بشود، چون عدد نمی‌تواند به سادگی حفظ بشود، مثلاً ۱۳۵۰، ۱۳۴۹، ۱۳۴۸... خیلی اعداد بی‌نهایت است، بشر قدرت این حفظ را ندارد، هر عددی را به یک حرفی درآورده‌اند که حفظ بشود. مثلاً در سنگ مزار مرحوم آقای سعادت‌علیشاه علیه‌السلام که در حضرت عبدالعظیم بود و دشمنان رضی‌الله‌عنهم آن را برداشتند، در آنجا نوشته بود:

علی و رحمت و سعادت را

جمع کن سال رحلتش می‌دان

علی کنایه از حضرت نورعلیشاه، رحمت کنایه از رحمت‌علیشاه، سعادت کنایه از سعادت‌علیشاه است.<sup>۱</sup> این بیت خیلی زود حفظ می‌شود، ولی تاریخ وفات حفظ نمی‌شود، بجای اینکه ۱۲۹۳ بگویند، این بیت را گفته‌اند. این شعر زودتر حفظتان می‌شود، ولی رقم به سادگی حفظتان نمی‌شود. هر وقت خواستید، اینها را جمع می‌کنید سال رحلت را می‌گویید، این خیلی سهل است.

در مواردی می‌بینیم اسامی مقدّسه را می‌برند و توی پاکت می‌گذارند یا در روزنامه، در نامه، وقتی به اسم الله می‌رسند چند تا نقطه

۱. این بیت از ملا محمد صادق روشن است و حضرت آقای رضاعلیشاه در نایبه‌ی علم و عرفان مرقوم فرموده‌اند: «از حسن اتفاق که حمل بر کرامت مرحوم روشن می‌شود آن است که جسد جناب نورعلیشاه ثانی (حاج ملاءلی) و جناب حاج شیخ عبدالله حایری رحمت‌علیشاه نیز بعدها در پهلوی همان قبر شریف دفن شد».

می‌گذارند مثلاً می‌گوییم حبیب‌الله، حبیب و بعد چند تا نقطه می‌گذارند. آخر این الله که تو با دستِ آلوده به خون بندگان حبیب‌الله نوشته‌ای، همان الله مقدّس است؟! ولی الله واقعی که می‌نویسیم مقدّس نیست؟! اصلاً معنی ندارد که کسی با ﷺ دشمن باشد. «هو» اشاره و کنایه است. به جای اینکه به جای الله چند نقطه بگذارند، می‌گویند «هو»، به جای اینکه اسم علی را بیاورند، توسّل به علی را به صورت عدد در می‌آورند و می‌گویند ۱۲۱. هو که نام خداست و ۱۲۱ هم کنایه از یاعلی است. آخر چه کسی جرأت می‌کند با این دشمن باشد که بگویند هر ماشینی که روی شیشه‌اش این عبارت نوشته شده باشد مثلاً دشمن ماست. بله البته ما که قشون «هو» هستیم، با دشمنان «هو» دشمنیم. ولی چه کسی دشمن «هو» است؟ شیطان! شیطانی که در همه جا وسوسه می‌کند. الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ.<sup>۱</sup>

حالا این یک یادآوری مختصری بود به جای اینکه از روی جهل دشمنی کنند، سعی کنند جهل را بردارند و به آنچه جهل دارند دشمنی کنند، آن جهل را رفع کنند که بشناسند. ان شاء الله خدا به ما عقل بیشتری بدهد.<sup>۲</sup>

۱. سوره ناس، آیه ۵: آن که در دل‌های مردم وسوسه می‌کند.

۲. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۹/۶/۲۰ ه. ش.

## لقب عرفانی و نام خانوادگی

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

القاب طریقتی به صورت فعلی از زمان حضرت رضاعلیشاه دکنی در اوایل قرن سیزدهم متداول شده است. عنوان علی برای اعلام تشیع است، چون هر کسی علی علیه السلام را بعد از پیامبر قبول داشته باشد، معنأ شیعه است. ولی اگر از دیگر خلفا بد نگوید، لابد در تقیّه بوده است و الا تفاوت شیعه و سنی در همین است که شیعه می گوید بعد از پیغمبر علی جانشین اوست. منتها بنابر مقتضیات زمان، بسیاری اوقات تقیّه می شده است و بعد از اینکه تقیّه مرتفع شد (از زمان حضرت شاه نعمت الله ولی) دوازده امامی بودن سلسله نعمت اللهی رسماً اعلام گردید. وقتی هم که رضاعلیشاه دکنی، حضرت سید معصومعلیشاه را به ایران فرستادند، به ایشان لقب معصومعلیشاه را دادند. کلمه‌ی شاه به عنوان این بود که ایشان نه تنها خودشان از طرف حضرت رضاعلیشاه مأمورند بلکه می توانند نیابتاً به دیگران هم اجازه‌ی ارشاد بدهند و می توانند برای خود هم جانشین تعیین کنند و می توانند عین اختیارات خود را به دیگری اعطا کنند، که ایشان هم حضرت نورعلیشاه اول را تعیین کردند و به همین ترتیب تمام اقطاب سلسله به این صورت



معرفی شدند بعد از حضرت نورعلیشاه، حضرت حسین‌علیشاه، سپس حضرت مجذوب‌علیشاه، سپس حضرت مست‌علیشاه، سپس حضرت رحمت‌علیشاه، سپس حضرت سعادت‌علیشاه، سپس حضرت سلطان‌علیشاه، سپس حضرت نورعلیشاه ثانی، سپس حضرت صالح‌علیشاه، سپس حضرت رضاعلیشاه و سپس حضرت محبوب‌علیشاه بودند. کلمه‌ی «شاه» هم از این نظر است که ایشان بر خود و بر نفوس دیگر سلطنت دارند که راجع به این کلمه در *طرائق الحقائق* در شرح زندگی حضرت نورعلیشاه اول توضیح کامل داده شده است. به آن کتاب مراجعه فرمایید.<sup>۱</sup>

\*\*\*

و اما پاسخ سؤالی در مورد حضرت رحمت‌علیشاه که کلمه‌ی شاه دارد، اولاً کلمه‌ی شاه در لقب تنها مختص اقطاب نیست بلکه مختص اقطاب و شیخ‌المشایخ‌ها است. شیخ‌المشایخ یعنی شیخی که بر سایر شیوخ برتری داشته و این اجازه‌ی خاص به او داده می‌شود که کار مشایخ را بررسی کند و شیخ تعیین نماید. کمالینکه حضرت معصوم‌علیشاه و حضرت نورعلیشاه در دو‌یست سال پیش قطب نبودند و شیخ‌المشایخ بودند ولی لقب شاهی داشتند. حضرت صالح‌علیشاه هم در زمان مقتدایشان، پیر و پدرشان،

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۷۶/۴/۱۲ ه. ش.

یعنی حضرت نورعلیشاه لقب صالح‌علیشاه داشتند. شاه برای شیخ‌المشایخ و برای اقطاب است. آقای حاج شیخ عبدالله حائری (رحمت‌علیشاه) هم در زمان مرحوم آقای نورعلیشاه شیخ‌المشایخ شدند، به این جهت به لقبشان کلمه‌ی شاه اضافه شده است.<sup>۱</sup>

\*\*\*

و اما در مورد لغت شاه که فرموده‌اید، لغت شاه ترجمه‌ی کلمه‌ی عربی سلطان است، مکرّر می‌گوییم السلطان علی بن موسی الرضا یا در قرآن مثلاً می‌فرماید: هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ<sup>۲</sup>، یا در مورد شیطان می‌فرماید: إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ.<sup>۳</sup> بنابراین به کار بردن یک لغت نمی‌تواند مورد ایراد باشد. اگر شاهان طوری رفتار کردند که حتی لغت شاهرود و کرمانشاه را می‌خواستند به دلیل لفظ شاه در آن عوض کنند، این غلط ادبی است که تمام سوابق تاریخی ما را از بین می‌برد. مثلاً شاه نعمت‌الله ولی در تاریخ به شاه نعمت‌الله مشهور است، حالا صحیح یا سقیم فعلاً کاری به آن نداریم، آنوقت همین نام مشهور را در بعضی نوشته‌ها می‌نویسند سیّد نعمت‌الله، برای اینکه لفظ شاه را به کار نبرند. در حالیکه این شخصیت مشهور تاریخ، به سیّد نعمت‌الله شناخته نمی‌شود. به‌علاوه راجع به معنای لغت شاه در کتاب

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۸۰/۱۱/۱۳ ه. ش.

۲. سوره حاقه، آیه ۲۹: قدرت من از دست من برفت.

۳. سوره نحل، آیه ۹۹: شیطان را بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر خدا توکل می‌کنند تسلطی نیست.

طرائق الحقائق، در داستان ملاقات حضرت نورعلیشاه اول و سید بحرالعلوم مطلب جالب توجهی ذکر شده است که بهتر است به آن منبع مراجعه کنید.<sup>۱</sup>

\*\*\*

در مسأله‌ی نام خود من، کلمه‌ی دکتر، نامی نیست که به من داده باشند. من دارای درجه‌ی دکترای حقوق از دانشگاه پاریس هستم و چون نام فامیل تابنده زیاد است برای اینکه از دیگران مشخص بشوم به من دکتر تابنده می‌گفتند و به همان نام هم چون شناخته شدم کلمه‌ی دکتر را می‌نویسم. در مورد نام علی، توسّل به نام علی علیه السلام است و مابقی چون به منزله‌ی یک وظیفه‌ی جدید و مولود جدیدی است که در قلب پیدا می‌شود، کسی که جانشین تعیین می‌کند یا به کسی مأموریتی می‌دهد نام جدیدی برای او معین می‌کند که متناسب با حالات و وظایف اوست. البته ممکن است هر کسی به خود چنین القابی بدهد. اخیراً کتابی دیدم تألیف شخصی ناشناس که خود را صالح‌علی‌شاه نامیده است و کتابش سراسر انتقاد از عرفان و از جمله سلسله‌ی گنابادی است. اما اینکه نوشته‌اید «اینگونه القاب»، اینها القاب تشریفاتی نیست بلکه اسامی عرفانی است و صاحبان آن در عالم عرفان به این نام شناخته شده‌اند. بنابراین مثلاً من در طریقت به نام

---

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۸۴/۹/۲۰ ه. ش.

مجدوب‌علیشاه ثانی شناخته شده‌ام، نه دکتر نورعلی تابنده، ولی من وقتی مطلبی را می‌نویسم هر دو را می‌نویسم که دیگران توجه کنند آن مطلب از کیست و این کار نه به‌عنوان خودخواهی بلکه به‌عنوان قبول مسئولیت آن مطالب است.<sup>۱</sup>

\*\*\*

چنانچه در فرمان بعضی از آقایان مشایخ کلمه‌ی «درویش» به لقب آنها ضمیمه شده است مربوط به حالات مخصوصی است و تنها با تشخیص قطب وقت است که این کلمه در فرمان، ضمیمه‌ی لقب شده است و این کلمه هیچگونه امتیاز خاصی را برای دارنده آن نمی‌رساند.<sup>۲</sup>

---

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۸۴/۲/۲۶ ه. ش.

۲. برگرفته از بند ۶ پیام نوروزی، تاریخ ۱۳۹۰/۱/۱ ه. ش.

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خدا را خواندن این نیست که چیزی بخوانید که حتی معنای آن را هم ندانید. در زدن در دل خود شماسست. هر وقت احساس کردید که واقعاً این توسل به خداوند است، خداوند هم جواب می‌دهد یا می‌گوید: برو فعلاً وقت ندارم و یا جواب می‌دهد، در را باز می‌کند، می‌گوید: بفرمایید. شما دائم به زبان، دعا می‌کنید، دعای فلان، دعای فلان، بدون اینکه معنای آن را بفهمید. از آنهایی که دعا می‌خوانند پرسید معنای آن چیست؟ شاید همه معنی آن را ندانند. بعضی‌ها می‌دانند و بعضی نمی‌دانند و همانطور می‌خوانند. البته همان خواندن هم بی‌فایده نیست، خوب است، ولی آن اثری را که دعا دارد، ندارد. دعا لغتاً یعنی خواندن، لا تُجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً صدا زدن پیغمبر را مثل صدا زدن‌های میان خودتان نگیرید. دعا یعنی صدا زدن. آیا با این دعایی که می‌خوانید واقعاً خدا را صدا می‌زنید؟ اگر واقعاً احساس می‌کنید که صدا می‌زنید، حتماً همانوقت هم، جواب را شنیده‌اید یا می‌شنوید. اما اگر توقع دارید همین که چهار تا کلام و

حرف پشت سر هم بگویید، خدا همین را بشنود و فوری جواب شما را بدهد، اینطور نیست. شما خدایی را نخواهید که خادم شما باشد، خدایی که هر چه شما بخواهید بکند. شما خادم خدا هستید ولی آیا هر چه خدا گفته انجام می‌دهید؟ شرط اوّل این است که هر چه خدا گفته، انجام بدهید. بعد، از خدا بخواهید که ما چنین چیزی می‌خواهیم، به ما بده یا چنین کاری را انجام بده. می‌گویید: ما که خیلی کارها را که خدا گفته انجام می‌دهیم، فلان دعا را می‌خوانیم، سحر به پشت‌بام می‌رویم، سر خود را بالا می‌کنیم و دعا می‌خوانیم. نه! اینها دعا نیست اینها صحنه‌سازی است. مثل اینکه می‌بینید در فیلم‌ها هم همین کار را می‌کنند. دعا وقتی است که آنچنان در درخواست از خداوند محو شویم که خود را فراموش کنیم، تازه در آن صورت، خود همان فراموش کردن، جواب شماست؛ یعنی خداوند به شما توفیق داده که خود را نزد عظمت خدا فراموش کنید. بعد ممکن است آن خواسته‌ای که داشته باشید، خداوند به آن توجّه کند ولی توقع اینکه هر چه می‌خواهید حتماً انجام شود، نداشته باشید.<sup>۱</sup>

\*\*\*

خداوند برای اینکه هم دل ما را خوش کند و هم در این مسیر که لنگان لنگان می‌رویم یک خرده آرامشی پیدا کنیم، گفته این دعاها

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۷/۳/۱۷ ه. ش.

را بخوانید، از من بخواهید تا من به شما بدهم. نه اینکه هر چه از من خواستید می‌دهم. بعضی می‌گویند: ما صد بار دعا کردیم. یکی چند سال پیش در گناباد می‌گفت: دیشب بیدار بودم چهارده هزار بار بسم‌الله گفتم و نخواهیدم. گفتم: از کیسه‌ات رفته. گفتم: آیا آن بسم‌الله که اول گفتمی بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ فهمیدی چیست؟ اسم که اسم خداست که رحمان و رحیم است، آیا همه‌ی اینها را فهمیدی؟ و آیا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ های آخری را مثل طوطی و ضبط صوت گفتمی؟ اگر خدا گفته است دعا بخوانید برای اینکه اولاً این دعاها که می‌گویند خواندنی نیست، دعا خواستنی است، اگر به زبان گفته‌اند برای این است که زبان در دل اثر کند؛ همانطوری که وقتی یکی وعظ می‌کند در شما اثر می‌کند. حالا ما خود وعظ می‌کنیم که در خود ما اثر کند. آن اثر مهم است. شیخ عطار کتابی دارد به نام *منطق الطیر* یعنی زبان و نطق پرندگان. عده‌ای از پرندگان شنیدند که پادشاه پرندگان، سیمرغ است و سیمرغ بالای کوه قاف است. هُدهُد هم راهنمای اینهاست. با او رو به کوه راه افتادند. بین راه خیلی‌ها خسته شدند و ادامه ندادند. آنهایی که ماندند و ادامه دادند سی تا بودند. وقتی رسیدند بالای کوه هر چه نگاه کردند سیمرغی را ندیدند. به خود نگاه کردند دیدند سیمرغ هستند. آن هُدهُد هم که می‌خواهد شما را به دیدار سیمرغ برساند می‌خواهد شما خود سیمرغ شوید، هدف این است. پس نمی‌شود داد بزنند که سیمرغ

کو؟ من چرا او را ندیدم؟ دعا هم که خدا می گوید که اینطور بگویید، اگر دعا را از روی دل بگویید، اگر هم انجام نشود یا اصلاً آن را فراموش می کنید؛ یعنی به حضور خداوند که رسیدید غیر از حضور همه چیز را فراموش می کنید. دعا برای این است که به حضور برسید، نه برای خواسته.

مرحوم ابوالحسن مصداقی می آمد گناباد، من یک بار آنجا بودم، مصداقی ساعت ده صبح از راه رسید، آمد خدمت حضرت صالح علیشاه مصافحه کرد و مدتی نشست و بعد آن آخر گفت: من وقتی از تهران راه می افتم، خیلی سوالات دارم اینجا که می رسم یادم می رود. فرمودند: باید همه چیز غیر از دیدار از یادت برود. حالا شما هم از خداوند و از دعا توقع نداشته باشید که دعا را بخوانید به امید اینکه گوشه‌ی آسمان سوراخ شود و برای شما برکت بریزد. دعا کنید ولی از دعا توقع داشته باشید که خود شما جلو بروید. از خدا توقع داشته باشید که خداوند شما را به خادم بودن خود قبول کند. از خدا نخواهید که العیاذبالله بیا نوکر من باش؛ بعد هم منت بگذارید که آقا من یک سال است دارم هر شب دعا می کنم. باید گفت: از کیسه‌ات رفته. برای خودت می کنی. این تقریباً جواب بسیاری از سوالاتی است که در مورد دعا می رسد.<sup>۱</sup>





از خدا هم هر چه می‌خواهید، بخواهید. ولی اولش این را بخواهید که هر چه می‌خواهی به ما بدهی، خودت به دل ما بینداز از تو بخواهیم، نگذار شیطان به دل ما بیندازد چیزهایی از تو بخواهیم که رد کنی.<sup>۱</sup>

\*\*\*

خداوند در قرآن فرموده است: **وَأَتَاكُم مِّنْ كُلِّ مَآسَأٍ مَّوَهُ**<sup>۲</sup>، از آنچه خواستید به شما دادم. که البته منظور از این آیه دادن آن چیزی است که اقتضای وجود است؛ یعنی خطاب به انسان می‌فرماید آنچه برای وجود شما ضرورت داشت دادم. اگر باید نفس بکشید، هوا دادم، اگر غذا باید بخورید، از زمین گیاهان خوراکی را رویاندم. اگر آب باید بخورید، آب در دسترستان گذاشتم. ولی بعضی هم این آیه را چنین تفسیر می‌کنند که هر چه از خدا بخواهیم خدا می‌دهد. البته اگر قرار باشد چیزی داده شود و بدهد خداست که می‌دهد، ولی نه اینکه خدا موظف است که آنچه از او خواستیم بدهد که در این صورت مثل اینکه ما (العیاذبالله) خدا را خادم خودمان تصور کنیم نه مخدوم خویش و به همین جهت آنچه برای زندگی مادی و دنیایی خود از خدا بخواهیم مواردی نیست که خداوند تعهد ادای آن را داشته باشد. دعا به منظور خواستن است لذا همواره با عبادات نیست. در لحظاتی که انسان همه

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۷/۱۱/۵ ه. ش.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

چیز را فراموش می‌کند و فقط خدا را در نظر دارد اگر مطلبی از خداوند بخواهد انجام می‌شود. ولی اگر این مطلب، مطلب دنیایی و معاشی و امثال اینها باشد معلوم است که در همان لحظه به یاد آن مطلب بوده است نه به یاد خدا و از خدا نخواستہ است و در واقع گویی از خادم خود خواسته است. بنابراین دعایی که حتماً مستجاب است در مورد معنویاتی است که از خداوند خواسته شود. ان شاء الله خداوند توفیق‌تان بدهد. والسلام<sup>۱</sup>

\*\*\*

در مورد دعا کردن، ما می‌گوییم من لَمِ يَشْكُرِ الْخَلْقَ لَمِ يَشْكُرِ الْخَالِقَ. چرا صلوات اینقدر مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است و هرگز دشمنان اسلام به اسلام در این موضوع ایراد نگرفته‌اند برای اینکه یاد پیامبر و شارع اسلام همواره یک نحوه شکرگزاری به درگاه خداوند است و اگر توجّه کنید، توصیه شده که نام مرشد، در شبانه‌روز بسیار کم گفته شود و اصولاً واجب نیست و جزء مستحبات شمرده شده است. بنابراین چنین ایرادی نمی‌توان گرفت. چنین ایرادی ممکن است روی عنادی باشد که با آن مرشد هست که چرا نام او برده می‌شود. در طریقت مسلماً نام مرشد وقت برده می‌شود کما اینکه وقتی آن مرشد فوت شد نام مرشد بعدی برده می‌شود و نام مرشد سلف فقط در آرشیو و جزء

---

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۸۴/۲/۲۶ ه. ش.

تاریخ درمی‌آید.<sup>۱</sup>

\*\*\*

در مورد دعا هم که خدا فرموده است، دعا بکنید حتی بزرگان و ائمه‌ی ما در بعضی اوقات گفته‌اند در فلان وقت و در فلان گرفتاری این دعا را بخوانید، یعنی اگر به معنای این دعا توجه و دقت کنید، آن دعا تناسب دارد با مشکلی که دارید، یعنی راه حل مشکل را به شما تلقین می‌کند... دعا را که بخوانید در شما فکری القا می‌کند که آن فکر، شما را از مشکل رها می‌کند.<sup>۲</sup>

\*\*\*

در واقع دعا که می‌خوانیم به‌عنوان اطاعت امر خداست. من خودم باید بدانم و می‌دانم که عاجزم، هر نیرویی هست از جانب خداست، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. من که می‌دانم، خدا هم که می‌داند، پس به کی می‌گوییم؟ منی که می‌دانم دارم به زبان می‌آورم مقابل خدایی که خودش می‌داند، ولی مع‌ذلک خداوند گفته من می‌خواهم که اینطور باشد.<sup>۳</sup>

\*\*\*

اَمَّا اینکه پشت حرم حضرت رضا علیه السلام یا پشت حرم عسکریین،

---

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۸۴/۹/۲۰ ه. ش.  
۲. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۸/۱/۷ ه. ش.  
۳. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۹/۶/۱۳ ه. ش.

یعنی در حرم امام حسن عسکری دعا می‌کنیم یا می‌رویم به آن چاهی که منسوب است به امام زمان علیه السلام دعا می‌کنیم، از که می‌خواهیم؟ از آن چوب که اینجا بوده و در ایران درست کردند و بردند آنجا؟ بعضی‌ها همین اشتباه را می‌کنند. وقتی چوب را اینجا ساختند می‌روند آنجا به زیارت. زیارت حقیقی وقتی است که دستتان را به ضریح گرفتید، از این عالم بروید، یعنی ارتباط شما با این چوب نباشد، ارتباط با امام زمان پیدا کنید، ارتباط با امام رضا پیدا کنید که آمدید به زیارت او. این چه ارتباطی است که پشت در می‌ایستید و از روی کتاب دعا می‌خوانید؟ که وقتی از شما می‌پرسند چه داری می‌گویی؟ فرض کنید خود امام رضا علیه السلام آمدند و گفتند آمدی زیارت، تو چه می‌گویی؟ اینها چیست می‌خوانی؟ معنی آن را می‌فهمی؟ حالا یا می‌فهمید، می‌گویید بله من عربی بلدم، خوانده‌ام ترجمه‌اش را دیده‌ام. خود حضرت می‌فرمایند تو در اینجا می‌گویی که از خدا اجازه می‌گیری **أَدْخُلُ يَا اللَّهُ، أَدْخُلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ** از خدا، از رسول الله اجازه می‌گیری؟ از فاطمه زهرا، از علی مرتضی از همه‌ی آنها اجازه می‌گیری، امروز از من اجازه می‌گیری؟ چه کسی به تو اجازه داد بیایی؟ تو می‌گویی آیا داخل شوم یا رسول الله؟ **حالا أَدْخُلُ يَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى؟** ای امام رضا داخل شوم؟ چه کسی به تو اجازه داد؟ از این همه پرسیدی، از خدا، از پیغمبر، از ائمه، گفتی آیا اجازه دارم بیایم؟ کدامشان به تو اجازه دادند که بیایی؟ پس اینکه

حافظ می‌گوید:

شستشویی کن و آنگه به خرابات حرام

تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده

یعنی با دل بگوئید و با دلتان جواب بخواهید. می‌گویند که یکی از بزرگان، زیارت می‌رفت و از پشت در سلام می‌کرد و برمی‌گشت. گفتند چرا برگشتی؟ گفت من هر چه گفتم اَدْخُلُ هیچکس اجازه نداد. یک‌بار رفت و زیارت کرد و دیگر رفت که رفت. گفت این دفعه اجازه دادند. دعا هم همینطور است، وقتی از کسی چیزی می‌خواهیم یعنی از یک خزانه مُهر کرده و پلمب شده، چیزی می‌خواهیم، باید از که اجازه بگیریم؟ از خزانه‌دار، صاحب خزانه. حالا یک‌وقت ما خودمان چیزی می‌خواهیم، اگر خیلی مورد محبّت و آشنا باشیم و ما را بشناسند که آدم امینی هستیم، ممکن است خزانه‌دار اجازه دهد، ولی اگر خود خزانه‌دار گفت: تو تشنه‌ای؟ می‌گوییم: بله. می‌گوید: این داخل آب هست، بیا. این دیگر محتاج اجازه نیست. چون قبل از طلب، اجازه داده، مثل اینکه آبناستی یا چیزی نشان بچّه دادید، می‌خواهید به بچّه بدهید، به بچّه می‌گویید بیا بیا. او دو سه قدم می‌آید، یک خرده عقب‌تر می‌روید، دو سه قدم عقب می‌روید، بالاخره می‌ایستید، می‌آید می‌گیرد. شما قصد این را دارید که این آبناست را به او بدهید. از اوّل آبناست را گرفتید برای همین. ولی بچّه بعداً که آبناست را دید طالبش می‌شود و دنبالش می‌آید.

از این بچه پرسند، می گوید آبنبات را به من نشان دادند. نشان دادن آبنبات به بچه ها مثل آن حالت طلب واقعی است، طلبی که دل طلب می کند.

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد

آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد

این است که هر دعایی از دل باشد مستجاب است. اصلاً قبل از اینکه دعا کنید، مستجاب است. منتها دعا، نه اینکه بچه بیاید بگوید مامان جان شنیدم آبنبات خوبی به فلان کس دادی یا یک جعبه گز به فلانی دادی، به من هم بده. این را اگر بگوید، به او می گویند برو فضولی نکن. این دعا نیست. دعا آن است که با حال باشد. یعنی دلتان در ارتباط با صاحبان باشد؛ این دعاست. اگر این دعا را داشتید قبل از دعا مستجاب است. بنابراین، این را بدانید که هر چه در عالم خارج هست، در وجود شما هست. علی فرمود که *فِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ*؛ در تو یک عالم کبیر بطور خلاصه هست. دیدید بعضی از دستگاه های فتوکپی، مطالب یک برگ بزرگی را در یک صفحه ی کوچکی چاپ می کند ولی همه ی مطالب در آن هست و با ذره بین می خوانید، ما هم همینطور از این عالم کبیر نسخه ی ریزتری در وجودمان داریم که همه در آن هست.<sup>۱</sup>

## فهرست جزوات قبل

شماره جزوه	عنوان	قیمت (تومان)
اول	گفتارهای عرفانی (قسمت اول)	۱۰۰۰
دوم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم)	۱۰۰۰
سوم	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم)	۱۰۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۵۰۰
چهارم	گفت و گوهای عرفانی (متن ۶ مصاحبه)	۵۰۰
پنجم	مکاتیب عرفانی (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	۵۰۰
ششم	استخاره (همراه با سی‌دی صوتی)	۵۰۰
هفتم	مقدمه روز جهانی درویش	۵۰۰
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۸)	-
هشتم	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	۵۰۰
نهم	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم)	۵۰۰
دهم	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم)	۵۰۰
یازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم)	۵۰۰
دوازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم)	۵۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۲۰۰
سیزدهم	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	۲۰۰
چهاردهم	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	۲۰۰
پانزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم)	۲۰۰
شانزدهم	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	۲۰۰
هفدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم)	۲۰۰
هیجدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم)	۲۰۰
نوزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم)	۲۰۰
بیستم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم)	۲۰۰
بیست و یکم	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم)	۲۰۰
بیست و دوم	شرح و تفسیر قرآن کریم (قسمت اول)	۲۰۰
بیست و سوم	تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت اول)	۲۰۰

۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت اول)	بیست و چهارم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	-
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)	بیست و پنجم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم)	بیست و هشتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم)	بیست و هفتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم)	بیست و هشتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم)	بیست و نهم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	-
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم)	سی ام
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم)	سی و یکم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم)	سی و دوم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم)	سی و سوم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	-
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۹)	-
۲۰۰	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)	سی و چهارم
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)	سی و پنجم
۲۰۰	تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت دوم)	سی و هشتم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت دوم)	سی و هفتم
۲۰۰	مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اول)	سی و هشتم
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)	سی و نهم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت سوم)	چهارم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت چهارم)	چهار و یکم
۲۰۰	شرح و تفسیر قرآن کریم (قسمت دوم)	چهار و دوم
۲۰۰	مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوم)	چهار و سوم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم)	چهار و چهارم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم)	چهار و پنجم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم)	چهار و ششم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم)	چهار و هفتم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	-
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم)	چهار و هشتم



۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست‌وهفتم)	چهل‌ونهم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست‌وهشتم)	پنجاهم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست‌ونهم)	پنجاه‌ویکم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی‌ام)	پنجاه‌ودوّم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی‌ویکم)	پنجاه‌وسوّم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی‌ودوّم)	پنجاه‌وچهارم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی‌وسوّم)	پنجاه‌وپنجم
۲۰۰	گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت دوّم - عرفان در کار اداری)	پنجاه‌وششم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی‌وچهارم)	پنجاه‌وهفتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی‌وپنجم)	پنجاه‌وهشتم
۲۰۰	حقوق مالی و عشریه (قسمت دوّم)	پنجاه‌ونهم
۲۰۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوّم)	شصتم
۲۰۰	گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوّم)	شصت‌ویکم
۲۰۰	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اوّل)	شصت‌ودوّم
۲۰۰	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوّم)	شصت‌وسوّم